

رازهای عرفانی حج

در تفسیرهای عرفانی قرآن
رحیم کلانجو



چکیده

فریضه معنوی و شکوهمند حج، جایگاه ویژه‌ای در دین اسلام دارد و یکی از نشانه‌های تعالی روحی و اخلاقی مسلمانان است. حج عبادتی جامع، کامل، تأثیرگذار و حیات‌بخش است و به همین جهت حکمت‌ها و اسرار فراوان و درخور توجهی دارد.

آیات قرآن، ضمن بیان ارجمندی و بایستگی این فریضه مهم، به ابعاد و زوایای مختلف آن پرداخته و فلسفه و رازهای آن را به شکل‌های گوناگون مطرح ساخته است. این انگاره، مورد توجه جدی تفاسیر قرآنی - به خصوص تفاسیر عرفانی - قرار گرفته و نگاه معرفت‌گرایانه

و باطن‌شناسانه آن‌ها را جلب کرده است. از دیدگاه صاحبان این تفاسیر، آیات مربوط به حج، اقیانوس بیکرانی از معارف و مباحث عرفانی، اخلاقی و اشاری است که با ژرف‌نگری کشف و شهودانه و تأملات باطنی و معنوی، می‌توان آن‌ها را به دست آورد و بر زیبایی‌ها و حکمت‌های خیره‌کننده حج پی برد.

نوشتار حاضر، درصدد تبیین رازها و اسرار عرفانی و معنوی حج، از دیدگاه این گونه تفاسیر است.

کلیدواژه: اسرار حج، تفسیر عرفانی - اشاری، مقام قلب، باطن حج.

حج، نه تنها عبادتی است به گستردگی همه عبادت‌ها؛ که سرّی است به ژرفای همه اسرار. حج، نه تنها فریضه‌ای است به زیبایی همه فریضه‌ها؛ که رازی است از رازهای سترگ آسمانی. حج، نه تنها محفل انس و دلدادگی است؛ که مجلس عروج و شعور و شهود است. حج، یکپارچه شور است و غوغا، نور است و سرور، معرفت است و محبت، ایمان است و یقین، توحید است و عرفان و....

حج، سرّ الله اعظم و ضیافت الله مکرم است؛ هر کس گام در وادی حکمت‌های آن گذارد، سرمست و واله بیرون آید و هر کس با بصیرت و معرفت، در ملکوت وجود آن وارد شود، واصل و شاهد از آن برگردد.

حج، کام تشنگان معنویت را با نور رحمانی سیراب می‌سازد و جان شیدایان دوست را با آب حیات یزدانی، سرمست می‌کند.

عارفان از جلوه‌های معنوی آن در حیرت‌اند و عاشقان از کامیابی در آن سرخوش. متألّهان در پرتو آن بیناترند و حکیمان از ظهورات الهی آن در عجب. مهم‌ترین و مطلوب‌ترین راه درک و فهم این راز بزرگ حضرت حق، مراجعه عارفانه به سخنان کعبه‌آفرین و بهره‌مندی از آیات قدسی قرآن است. استفاده از آیات قرآن کریم برای فهم حکمت‌ها و اسرار حج، ظرافت‌ها و لطافت‌های خاص خود را می‌طلبد که در اصطلاح به آن «روش تفسیر عرفانی و اشاری» گفته می‌شود.

یکی از روش‌هایی که به‌طور جدی آیات مربوط به حج را مورد توجه قرار داده و تفاسیر و برداشت‌های متفاوتی از آن‌ها ارائه کرده، تفسیر اشاری - باطنی (عرفانی) است. «اشاره»

در اصطلاح به معنای چیزی است که از کلام استفاده می‌شود؛ بی‌آن که کلام برای آن وضع شده باشد.

تفسیر اشاری (عرفانی - باطنی)، به اشاراتی مخفی گفته می‌شود که در آیات قرآن کریم موجود بوده و بر اساس عبور از ظواهر قرآن و توجه به باطن، استوار است؛ یعنی، از طریق دلالت اشاره و با توجه به باطن قرآن، مطلبی از آیه برداشت و نکته‌ای روشن می‌شود که در ظاهر الفاظ آیه، بدان تصریح نشده است. به عبارت دیگر، اشارات آیه، لوازم کلام هستند که از نوع دلالت التزامی به شمار می‌آیند.^۱

همچنین تفسیر عرفانی، ناشی از نگرش خاص به جهان هستی، پدیده‌ها و واقعیت‌هاست. عرفان یعنی شناخت؛ شناختی که بر اثر سیر و سلوک و مجاهدت با نفس از دریافت‌های باطنی به دست می‌آید.

راه و روش اهل عرفان، همان راه و روش اهل ذوق است؛ اهل عرفان می‌گویند: حقایق هستی را می‌توان با دریافت‌های باطنی و با مجاهدت و ریاضت به دست آورد؛ از این رو، آنان می‌کوشند باطن خود را جلا دهند تا به آینه‌ای برای انعکاس حقایق نهفته جهان تبدیل شوند و اگر دستاوردهایشان نزد دیگران، صرف مدعا تلقی شود و باور نکنند، باکی نباشد؛ زیرا برای آن نیامده‌اند که مطالب را برای دیگران اثبات کنند؛ بلکه تنها شیفته درک حقایق عالم مُلک و ملکوت‌اند.^۲

اهل عرفان با این شیوه درون‌بینشی و خودمحوری، به سراغ حقایق دینی - از جمله فهم معانی قرآن - می‌روند. آن‌گونه آیات را تفسیر و تأویل می‌کنند که ذوق شخصی آنان اقتضا می‌کند. از دیدگاه اهل بحث و صاحب‌نظران، تفاسیر این گروه، بیشتر به تفسیر به رأی می‌ماند؛ زیرا مستندی جز ذوق و دعوی دریافت باطنی ارائه نمی‌کنند. گاهی نیز از باب «مجازات»، به استدلال می‌پردازند تا برای خصم حجّتی باشد.

مکتب عرفان بر شش عنصر اساسی استوار است که پایه‌های اصلی عرفان را تشکیل می‌دهند:

۱. وحدت وجود ۲. کشف و شهود ۳. فنای در حقیقت و فنای فی الله ۴. سیر و سلوک
۵. عشق به جمال مطلق ۶. راز و رمز.^۳

در برخی از احادیث از امام سجّاد و امام صادق علیهما السلام نقل شده است:

«کتاب خداوند - عزّ و جلّ - بر چهار پایه استوار است: عبارت، اشارت، لطایف و حقایق. عبارت‌های قرآن، برای عموم مردم است و اشارات آن، برای افراد خاص، لطایف قرآن برای دوستان و اولیاست و حقایق آن برای پیامبران.»^۴

علامه طباطبایی در مقدمه المیزان می‌نویسد: «... در احادیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وارد شده که قرآن، ظاهری دارد و باطنی و باطن آن باطنی دارد تا هفت یا هفتاد بطن. اما اهل بیت علیهم السلام همراه با ظاهر، به باطن نیز توجّه می‌کردند و به تأویل و تنزیل - هر دو - توجّه داشتند.»

این مطلب در انتقاد به روش تفسیر اشاری است که اهل آن، به سبب مشغول بودن به سیر باطنی در خلقت و توجه بیشتر به آیات انفسی و توجّه کمتر به عالم ظاهر و آیات آفاقی، تنها به تأویل قرآن پرداخته و تنزیل (ظاهر قرآن) را کنار گذاشتند.^۵

اهل عرفان می‌گویند: قرآن - که دارای ظُهر و بطن است - مفاهیم بلند و گسترده‌ای دارد که از اسرار پنهانی آن محسوب می‌شود و فهم آن، تنها مخصوص خواص است که با اسرار شریعت سر و کار دارند. اهل عرفان - عموماً - از همین زاویه به قرآن نگریسته و خواسته‌اند با تأویل ظاهر قرآن، به باطن آن پی ببرند ولی میزان موفقیت آنان به مراتب استعداد و مقدار قابلیت ایشان - برای دریافت فیض - بستگی دارد. برخی نسبتاً و برخی کاملاً موفق‌اند؛ برخی نیز کاملاً ناموفق و گمراه‌اند.

از ویژگی‌های فراگیر تفسیر عرفانی، جهت‌گیری مشخص آن به سوی تزکیه و تهذیب نفس، مراحل سیر و سلوک و آراسته‌شدن به مکارم اخلاقی است. مفسّران در این روش، به دنبال همین هدف و در پی آن‌اند که از درون قرآن، وسیله‌ای برای رسیدن به آن به دست آورند؛ هرچند کشف این وسیله قرآنی به سختی انجام می‌گیرد و به حسب متعارف امکان ندارد و چه بسا نظر خود را بر قرآن تحمیل کرده‌اند و اینان همان گروه ناموفق و گمراه‌اند! بر این اساس، مرحوم آیت الله معرفت معتقد بود که: ما تأویلات غیر مستند این افراد را منکر هستیم، اما قبول داریم که قرآن ظاهری دارد و باطنی؛ همانگونه که از پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت

شده است... باطن قرآن عبارت است از مفهوم عام شامل که از محتوای آیه استنباط می‌شود؛ یعنی آیه به طوری تأویل می‌شود و به جایی باز می‌گردد که بر موارد مشابه در طول زمان منطبق شود.^۶

امام خمینی علیه السلام نظر روشن‌تری نسبت به این رویکرد اشاری دارد؛ چنان که می‌فرماید:

«استفادات اخلاقی و ایمانی و عرفانی، به هیچ وجه مربوط به تفسیر نیست تا تفسیر به رأی باشد... محتمل است؛ بلکه مضمون است که تفسیر به رأی، راجع به آیات احکام باشد که دست آرا و عقول از آن کوتاه است و به صرف تعبّد انقیاد از خازنان وحی و مهابط ملائکه الله باید اخذ کرد.»^۷

به نظر ایشان، برداشت‌های عرفانی از آیات، از مقوله تفسیر نیست؛ بلکه از لوازم کلام است که شاید بطون باشد.

به هر حال می‌توان بر اساس برخی ضوابط و قواعد تفسیری، برداشت‌های عرفانی و اشارات اهل عرفان را مورد توجه قرار داد^۸ و اسرار و معارفی از آن‌ها استخراج کرد. در این نوشتار نیز - بدون موضع‌گیری خاصی - اشارات و نکات عرفانی قابل برداشت از آیات در مورد حج نقل و لطایف باطنی آن با توجه به آثار سترگ حج، بیان می‌شود. پیش از ذکر اسرار و رمزهای عرفانی حج، ابتدا به این نکته می‌پردازیم که حج می‌تواند عاملی برای سلوک و صعود روحانی و عرفانی انسان باشد و بر این اساس، حج‌گزاران عارف، خود را برای این سفر معنوی و درونی آماده می‌کنند.

حج، سیر عرفانی

حج، نه تنها سفر جسمانی که سیری است روحی و قلبی و طیّ مراحل و منازل مختلف عرفانی. این سیر و سلوک انسان‌ساز، هم در اصل حج و هم در اعمال و مناسک و مشاهد آن، دیده می‌شود. برای نمونه، تأمل در جمله **﴿فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ...﴾** می‌توانیم به این سرّ برسیم که این آیه شریفه مرحله «سفر من الحقّ إلى الخلق بالحقّ» را مطرح می‌کند.

توضیح این که سالک راه بیت‌الله، با احرام خود، سفر «من الخلق إلى الحق» را آغاز کرده و آنگاه در طواف و سعی «عمره»، این مرحله تمام شده و با احرام حج تمتع و در حرکت به سوی عرفات و در وقوف عرفات، مرحله دوم سفر «من الحق إلى الحق بالحق» تکمیل می‌شود. با افاضه از عرفات به مشعر الحرام، سفر سوم (من الحق إلى الخلق بالحق) آغاز خواهد شد و همین‌طور که جریان اول در عمره - که از احرام شروع شده بود - به خوبی منطبق به سفر اول می‌شود؛ جریان دوم نیز که از احرام حج با عرفات بود، کاملاً منطبق با سفر دوم است؛ به خصوص که در سرزمین عرفات با تحقق توجّهات روحانی و معارف و مشاهدات ربّانی این سفر تکمیل می‌شود.

آری در عرفات همه فیض‌ها و تجلیات انوار معارف و حقایق، از جانب خداوند متعال بوده و چیزی به جز زمینه و مستعد ساختن خود، از عهده بنده بر نمی‌آید و از این لحاظ اشاره‌ای به این جهت نشد؛ ولی در مشعر که در سفر سوم است، به ذکر الهی اشاره شد و کلمه «شعور» نیز که به معنای ادراک دقیق و احساس لطیف است، با این مرحله که پس از پایان یافتن مرحله عرفان و شهود و اسماء است، متناسب خواهد بود.

آری، سالک تا حقیقت ادراک و احساس دقیق و لطیف را در نیافته و قدرت تمییز و تشخیص امور خارجی را با نیروی غیبی حق تعالی (بالحق) پیدا نکرده است، نخواهد توانست در این مرحله موفق باشد.

پس از این مرحله، سفر چهارم آغاز می‌شود و آن سفر «من الخلق إلى الخلق بالحق» است و در این جا، توجّه او به انجام وظایف الهی و عمل به تکالیف و دستورهای دینی و هدایت‌بندگان خدا و تعلیم و تربیت آنها و سیر آنان به سوی پروردگار متعال - که سفر اول از اسفار گذشته است - خواهد بود و به این معنا اشاره می‌فرماید آیه ﴿وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ﴾؛ یعنی، پیوسته و در همه امور، عنوان «بالحق» را منظور بدار. پس سالک در هدایت و دستگیری بندگان خدا، تمام خصوصیات سلوک و جزئیات سیر خود را در نظر داشته باشد و مطابق آن چه گام برداشته، از جهت عمل و فکر و اخلاق و توجّه و اخلاص، با کمال دقت به دیگران تذکر بدهد...^۹

آیات رحمانی درباره حج، محدود و اندک است؛ اما دارای چنان مفاهیم و اشارات عمیق و گسترده‌ای است که انسان آگاه و متفکر و سالک الی الله را مدهوش می‌سازد و او را واله و شیدای حضرت دوست می‌کند. هرکدام از آیات مربوط به حج و مشاهد مقدس، دارای حکمت‌ها و اسرار بی‌شماری است.



حج بود در نزد ما توحید ذات	عمره باشد نیز توحید صفات
و آن مقاماتی که هست اندر طریق	باشد اتمامش ز ادراک عمیق
سیر فی الله و الی الله را تمام	می‌نماید در سلوک از هر مقام
باز دارد گر شما را نفس دون	زان مقاصد زان مراتب زان شؤن
زود باید نفس را قربان نمود	کار مشکل را به خویش آسان نمود
در زمین کعبه دل کان مناست	این تمنا قلب را از ما به جاست ^۱

برای درک این معنای روحانی و لطیفه یزدانی، باید اسرار و حکمت‌های بی‌شمار آن را دریافت و در پرتو درک آن‌ها، راهی به باطن و حقیقت حج یافت. در واقع شناخت عارفانه اسرار و رازهای بی‌شمار حج، سالک را در سیر روحانی و الهی خود مصمم‌تر، بیناتر و راسخ‌تر می‌سازد و او را در مسیر شهر عشق و وصال قرار می‌دهد. در این راستا به بیان اشارات و لطایف عرفانی قرآن درباره حج می‌پردازیم. آیات رحمانی درباره حج، محدود و اندک است؛ اما دارای چنان مفاهیم و اشارات عمیق و گسترده‌ای است که انسان آگاه و متفکر و سالک الی الله را مدهوش می‌سازد و او را واله و شیدای حضرت دوست می‌کند. هرکدام از آیات مربوط به حج و مشاهد مقدس، دارای حکمت‌ها و اسرار بی‌شماری است؛ اما در این جا تنها به اجمال، اسرار و رازهای عرفانی حج و مناسک آن بیان می‌شود. بعضی از حکمت‌ها و لطایف عرفانی حج به ترتیب زیر قابل تحلیل و ارزیابی است:

یکم؛ توجّه به مقام قلب

قرآن کریم در مواردی اشاره به بیت الله و کعبه دارد و آن جا را خانه‌ای مبارک، مرکز هدایت جهانیان، دارنده آیات بی‌شمار، محلّ امن و آرامش و مکان حج می‌داند؛ «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَيْنَكَ مَبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ...»^{۱۱}. اما این تجلّیات ظاهری، رحمت و عنایت الهی است و باطن آن توجّه به «مقام قلب» است. برخی از محققان می‌گویند:

«نخستین خانه که در مکه صدر انسان است، به جهت منظوریت و لکن «يُنظَرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ نِيَّاتِكُمْ»، موضوع شده، خانه دل است و جمیع اجزای وجود، به برکت دل به حق راه یابند، چه، هرگاه که اشعه لوامعه نظرات تجلّیات ربّانی بر دل افتد، آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحه وجه او لائح گردد و به صفت سعت «وَلَكِنْ يَسْأَلُنِي قَلْبُ عَبْدِي» متصف گشته، مظهر اسرار «بِي يَسْمَعُ وَ بِي يُبْصِرُ» شود و در این خانه علامات روشن است که طالب آن‌ها، بر مطلوب خود استدلال می‌کند و مقام ابراهیم - که مقام تسلیم باشد - یکی از آن‌هاست.»^{۱۲}

مراد از قلب، همان گوهر مجرد ملکوتی است که انسانیت انسان به آن بستگی دارد. مقام قلب در قرآن، آن چنان عالی است که آن جا که سخن از وحی (یعنی، ارتباط انسان با خدا) به میان می‌آید، قلب ذکر می‌شود. «قلب» در قرآن از موقعیت بسیار ممتازی برخوردار می‌باشد و اکثر کارهای نفسانی به آن نسبت داده شده است. حیات انسان بستگی به قلب و روح دارد؛ اوست که بدن را اداره می‌کند و همه اعمال و حرکات از قلب سرچشمه می‌گیرد. مقام قلب آن چنان عالی است که می‌تواند فرشته وحی را ببیند و سخنش را بشنود؛ چنان که در قرآن می‌فرماید: «در این جا خدا آن چه را که وحی کردنی بود به بنده‌اش (پیامبر اسلام)، وحی کرد و قلب پیامبر در آن چه (فرشته) مشاهده کرد، دروغ نگفت.»^{۱۳}

در تفاسیر عرفانی، «بیت»، اشاره به قلب است؛ زیرا آن نیز بیت الهی است. این خانه برتر، برای مشاهده اسرار جبروت و انوار ملکوت الهی و یقین به شهود حق است. این انسان است که باید بیت خدا (قلب) را از بیگانگان و کدورت‌های نفسانی پاک سازد و آن جا را محلّ ورود اسرار و مشاهدات قرار دهد؛ چنان که در تفسیر «البحر المدید» آمده است: «الإشارة

بالبیت إلى القلب؛ لأنه بیت الرب، أى: هیأنا لإبراهیم مکان قلبه؛ لمشاهدة أسرار جبروتنا و أنوار ملکوتنا، لیكون من الموقنین بشهود ذاتنا، و قلنا له: لا تشرك بنا شیئاً من السّوی، و لا ترى معنا غیرنا، و طهّر بیّتی، الذی هو القلب، من الأعیار و الأكدار، لیكون محلاً للطائفین به من الواردات و الأنوار، و العاکفین فیہ من المشاهدات و الأسرار، و الرکع السجود من القلوب التی تواجهک بالتعظیم و الانکسار، فإنَّ قلبَ العارف کعبة للواردات و الأسرار، و محل حج قلوب الصالحین و الأبرار».^{۱۴}

جميع اعمال شرعی، فرعی و مناسک ظاهری، صورت‌های اعمال لطیفه انسانی است که راهبر به سوی خداست و مناسک باطنی قلبی و جمیع مساجد و خانه‌های صوری خدا، صورت‌های معابد باطنی انسان و نمودی از مواقف و ایستگاه‌های سالک در سلوکش می‌باشد و صورت‌های خانه‌های حقیقی خداست که همان دل‌های سالکین به سوی خدا می‌باشد. ایمان در آن‌ها داخل و از سینه‌های گشوده شده به اسلام، به سبب دخول ایمان در آن، جدا و ممتاز می‌شود و کعبه، چون بنای ابراهیم علیه السلام است که به وسیله قلب تحقق پیدا کرده است و بیست حقیقی خدای تعالی است که با جمیع مناسک و معابدش، مظهر قلب گشته است، لذا همه آن‌چه بر قلب جاری می‌شود، بر کعبه نیز جاری می‌گردد؛ زیرا قلب گوشتی چون اولین نقطه از بدن انسان است که آفریده شده است و آن مظهر قلب معنوی است که قبل از همه عوالم روحانی آفریده شده؛ از باب این که ربّ النوع قبل از همه مخلوقات خلق شده است، لذا خداوند حکم آن قلب را بر کعبه جاری ساخته و فرموده است: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ...» و چون قلب، قبل از تنزل و پایین آمدنش به زمین، عالم صغیر، مانند مروارید سفید بود، بعد از تنزل و پایین آمدن و اختلاط با اهل عالم صغیر، رنگا رنگ گشت و گسترش زمین عالم صغیر از زیر آن شروع شد و از حیث گوشت صنوبری بودن - از حیث روحانیتش - در وسط این عالم قرار گرفت؛ زیرا نسبت آن به جمیع اجزای بدن مساوی است و مولد و محل تولد ولایت قرار گرفت و مورد توجه جمیع اهل عالم صغیر در مقاصد و مناسکشان شد و محل امن کسانی که در آن‌جا یا حریم آن‌جا داخل شدند، شد و نسبت به امور اهل مملکتش قیام نمود و مقوم آن‌ها گشت و برکت و روزی دهنده از جمیع میوه‌ها شد، برای کسانی که از اهل آن مملکت باشند یا نباشند و مرجع مردم قرار گرفت و در مملکت خود اصل جمیع

قریه‌ها و بر همه لازم شد که به سوی آن رجوع کنند و لباس انانیت را نزد آن از تن برکنند و دور آن طواف کرده و نزد آن توقف و تردد نمایند و قبل از رسیدن به آن، انانیت خویش را بکشند و قربان کنند... چون چنین بود، از کعبه نیز به مانند آن خبر داده شد و خدای تعالی برای کعبه نیز همانند قلب، مناسک و اعمال قرار داد و شاید تو، با این بیان، به اجمال از حکم جمیع احکام حج و مناسک آن آگاه باشی. کسی که از آنچه ما گفتیم غفلت داشته باشد، تنها به ظاهر اخبار در اوصاف خانه خدا توجه می‌کند و نیز کسی که به صورت ظاهر اعمال و مناسک حج نگاه کند، آن‌ها را دارای صحت و حکمت عقلانی نمی‌بیند، بلکه آن‌ها را دروغ و لغو می‌پندارد و اگر از خدا، یا از اهل اسلام نترسد، در آن‌ها طعنه می‌زند، همان طور که کفار طعنه می‌زنند.^{۱۵}

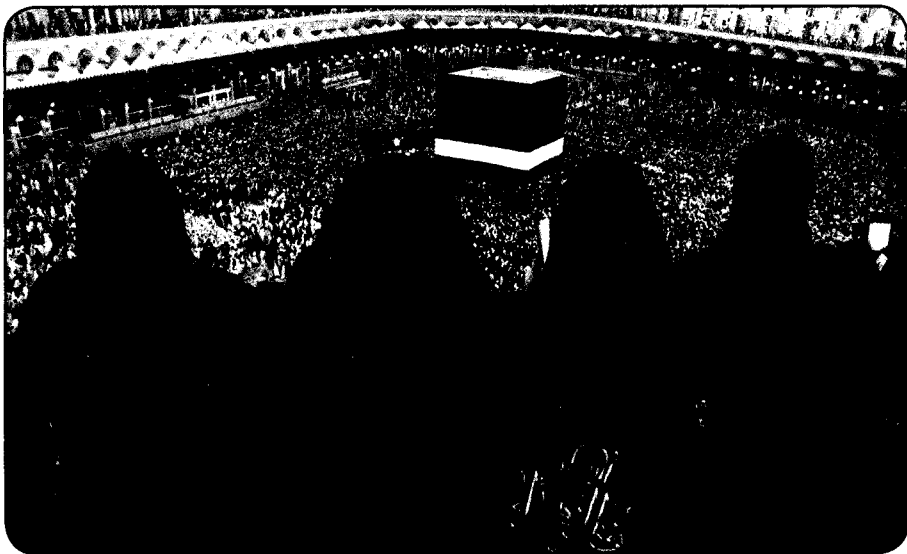
بر این اساس است که اعمال قلبی و روحی، پیوسته و مداوم هستند و همه مکان‌ها و همه زمان‌ها برای آنان، حج و سلوک عرفانی است. قرآن می‌فرماید: ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ...﴾؛ این آیه اشاره است به این که: اعمال بدنی، محدود به زمان و مکان است؛ اما اعمال روحی و قلبی، زمان و مکان مخصوصی ندارد. پس در حج دل‌ها، همه زمان‌ها، میقات است و همه مکان‌ها عرفات. حج دل‌ها، اعتکاف در محضر دانای غیب‌هاست و شب و روز ندارد و سرمدی است. هر زمانی نزد آنان، شب قدر است و هر مکانی برای آن‌ها عرفات؛ چنان که گفته‌اند:

لَوْلَا شَهْوَدُ جَمَالِكُمْ فِي ذَاتِي مَا كُنْتُ أَرْضَى سَاعَةً بِحَيَاتِي
 إِنَّ الْمَحَبَّ إِذَا تَمَكَّنَ فِي الْهَوَى وَالْحَبَّ لَمْ يَحْتَجْ إِلَى مِيقَاتِ

و دیگری گفته است:

كُلُّ وَقْتٍ مِنْ حَبِيبِي قَدْرُهُ كَأَلْفِ حَاجَّةٍ
 فَازَ مَنْ خَلَى الشَّوْاعِلُ وَ لِمْوَلَاهُ تَوَجُّهُ

کسی که می‌خواهد حج باطنی (و قلبی) داشته باشد، پس باید ملتزم به ادب، سکوت، اندیشه و نظر باشد. «فَمَنْ فَرَضَ عَلَى قَلْبِهِ، حَجَّ الْحَضْرَةَ فَيَلْتَزِمُ الْأَدَبَ وَالنَّظْرَةَ، وَالسَّكُوتَ وَالْفِكْرَةَ».^{۱۶}



دوم: تطهیر خانه دل

قرآن کریم در باره حضرت ابراهیم می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهَّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^{۱۷} در آیه دیگر نیز با تأکید بیشتری می‌فرماید: ﴿...وَ عَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^{۱۸}

خداوند در هر دو آیه فرمان می‌دهد که خانه خدا را برای طواف کنندگان، معتکفان، راکعان و ساجدان پاکیزه سازند و جلوه‌های شرک و کفر را از بین ببرند. در واقع می‌فرماید: خانه مرا از بت‌ها و چیزهای ناشایسته پاک سازید. هر میهمانی باید توجه داشته باشد که نباید محلی را که به آن وارد می‌شود و پاک و پاکیزه است، آلوده و کثیف کند؛ مخصوصاً خانه خدا را که به امر او و به دست انبیای بزرگ، پاک می‌شود. البته آلودگی و خباث معنوی، بسی بالاتر و زشت‌تر از آلودگی ظاهری است.

﴿عَهَدْنَا﴾؛ به این معنا است که فرمان فرستادیم به سوی ابراهیم و اسماعیل تا خانه مرا از اوئان و انجاس و خباث و معاصی و طواف جنب و حائض پاک سازید، برای طواف کنندگان

و مقیمان و معتکفان ... اهل اشارت بر آنند که خانه دل را - که حرم دوست است - از ادناس تعلقات کونین پاک دارید و گفته‌اند: تطهیر بیت از ادناس اوزار و تطهیر دل، از ملاحظه اغیار است.^{۱۹}

اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک صفای وحدت صرف اندرو کنی ادراک از نظر صاحب تفسیر «لطایف الاشارات»، در ظاهر، امر به پاک کردن «بیت» است؛ اما در باطن و حقیقت، اشاره به تطهیر «خانه دل» است. پاکی «بیت»، به محافظت آن از آلودگی‌ها و چرک‌هاست و پاکی دل، به مواظبت آن از بیگانگان و اغیار. طواف حج گزاران پیرامون کعبه، در لسان شارع معلوم و طواف باطنی برای اهل حقیقت روشن است. پس دل‌های عارفان واقعی، همیشه در حال طواف است و دل‌های موحدان اهل حقیقت، پیوسته در حال اعتکاف. قلب‌های قاصدان یار، همیشه در خضوع است و قلب‌های یکتاپرستان به سودای وصل در رکوع.^{۲۰}

﴿وَطَهَّرَ بَيْتِي﴾؛ به زبان اهل علم «کعبه» است و معنای [واقعی] آن، فراغت قلب از هر چیزی به جز یاد کرد الهی است؛ «فَرَّغَ قَلْبِكَ عَنِ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا سِوَى ذِكْرِ اللَّهِ». می‌گوید: دل خویش را یکبارگی با ذکر من پرداز؛ هیچ بیگانه و غیری را بدو راه مده که دل پیرایه شراب مهر و محبت ماست: «القلوب أواني الله في الأرض فاحب الاواني إلى الله أصفها وأرقها وأصلبها».

هر دلی که از مکونات صافی‌تر و بر مؤمنان رحیم‌تر، آن دل نزد حضرت عزت، عزیزتر و محبوب‌تر. دل سلطان نهاد تو است؛ زنهار تا او را عزیز داری و روی وی از کدورت هوا و شهوت نگاه‌داری و به ظلمت و شهوت دنیا آلوده نگردانی.

به داود وحی آمد: «یا داود طهر لی بیتا أسکنه»؛ «ای داود! خانه پاک گردان تا خداوند خانه، به خانه فرو آید.» گفت: بار خدایا! آن کدام خانه است که عظمت و جلال تو را شاید؟ گفت: آن، دل بنده مؤمن است. گفت: بار خدایا! چگونه پاک گردانم. گفت: آتش عشق در او زن تا هر چه نسبت به ما ندارد سوخته شود و آن‌گه به جاروب حسرت بروب تا اگر بقیته مانده بود، پاک بروبید.

خوش آن آتش که در دل بر فرورد
به جز حق، هر چه پیش آید بسوزد^{۲۱}

آری، یکی از اسرار و حکمت‌های مهم حج، گرمی داشت خانه مکرّم الهی است؛ چه بیت الله الحرام و چه دل عاشق حق. این، دل عارف و بیناست که خانه حقیقی است و هر حج‌گزاری باید بکوشد آن را از گناهان و نافرمانی‌ها پالایش کند و از ناپاکی‌ها، خباثت‌ها، هرزگی‌ها و ناراستی‌ها دور سازد. این بیت عزیز، برای شیدایی و عشق‌ورزی به حضرت احدیت و بندگی و عبودیت است.

از نقاط بارز در تطهیر قلب، موت ارادی است؛ یعنی، انسان در حج فرصتی می‌یابد که نفس پلید را بمیراند و حیات جدیدی برای آن به وجود آورد. قرآن می‌فرماید: ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ...﴾؛ یعنی حج آن است که با تمامی شرایط و ارکان آن به جا آورده شود؛ به خصوص آن که تا پایان اعمال، نیت خالصانه و قصد الهی آن حفظ شود و حج‌گزار مرتکب محرمات نشود. پس در این مدت نباید با ارتکاب منهیات، از حدود الهی خارج شده و ریا کند یا فسق نماید ...

سرّ آن این است که: «حج»، «موت ارادی» است که از حیات حقیقی سرچشمه می‌گیرد. پس حج‌گزار باید نفس خود را - که از لوازم زندگی دنیوی است - بمیراند تا به آب حیات واقعی ازلی و جاودانگی سرمدی دست یابد. این امر امکان ندارد، مگر با دوری از عقل جزئی‌نگر (و دنیوی) که با وهم و خیال در هم آمیخته؛ بلکه مغلوب آن‌ها شده است. همچنین به دست نمی‌آید مگر برای سالکی که حضرت حق او را مجذوب ساخته و از مقامات فعلی به مقام و مرتبه والای الهی قدم گذاشته و در این عوالم، فانی گشته است...»^{۲۲}

آیه ﴿وَ اتَّبِعُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ نیز اشاره است به این که: حج، توحید ذات و عمره، توحید صفات است که حج‌گزار عارف در سلوک الی الله و فی الله آن‌ها را کسب می‌کند و به مقامات و حالات عرفانی دست می‌یابد. اگر نفس اماره مانع شد که به این‌ها برسد، باید در راه خدا مجاهدت کند و نفس را به قربانگاه برود و آن را ذبح نماید و [در واقع] کعبه قلب را در حق فانی سازد.

﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ﴾ اشاره به این است که نفوس بشری در صفات و توانایی‌ها با هم متفاوت‌اند؛ برخی صفات حیوانی ضعیفی دارند و برخی صفات حیوانی قوی‌تر. گاهی بعضی متصف به ویژگی‌های حیوانی سرکش ولی رام‌شدنی هستند و برخی متصف به ویژگی‌های حیوانی رام‌شدنی. چه بسا برخی اوصافی دارند که قابل زوال نیست و چنین افرادی به یقین حج‌گزار

محصور (در بند) هستند...^{۲۳}

سوم: رسیدن به مقام اخبات

قرآن می‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ... وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾^{۲۴}

این آیه بیان آن است که درباره امت‌های گذشته نیز پروردگار مقرر کرد که قربانی گوسفند و شتر، از جمله اعمال حج است (که) در منا ذبح نمایند و هنگام ذبح نیز نام پروردگار بر آن‌ها خوانده شود... همچنان که درباره امت اسلام این چنین مقرر شده است.

﴿فَالِهَكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾؛ بیان سبب وحدت حکم است از نظر این که پروردگار، به امت‌های گذشته نیز مانند جامعه اسلامی فرمان داد که به زیارت خانه کعبه و انجام مناسک حج در مسجد الحرام حضور یابند و امر مهمی که به آن مترتب می‌شود، آن است که هنگام ذبح و قربانی، نام پروردگار بر آن خوانده شود و آیین بت‌پرستی از آن سرزمین رخت بریندد. پس در قربانی و انجام مناسک، آیین بت‌پرستی را ترک نمایند؛ زیرا آفریدگار یکتا و بی‌همتاست و اختلاف نظر، اختلاف اجتماعات و زمان آن‌هاست و پیوسته باید بر قربانی نام پروردگار خوانده شود و هرگز آمیخته به آیین بت‌پرستی نباشد. افرادی که به دستور پروردگار خاضع و منقاد باشند؛ آنان را «مخبت» معرفی کرده است. تا این که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ...﴾. این تفسیر حال و صفات حاجیان است؛ از جمله این که چنان‌چه نام پروردگار به آن‌ها یادآوری شود، دل‌های آنان به لرزه درآمده و در برابر حوادث ناگوار صبر، پیشه می‌کنند و...^{۲۵}

در واقع آیه قرآن می‌خواهد از این دستور، یک برداشت کلی ارائه کند و آن این که:

«ای افراد بشر، بدانید که اله و خدای همه شما یک و یگانه است؛ تسلیم اوامر حق تعالی شوید و ای فرستاده خدا، مژده و بشارت بده به سعادت و فضیلت و نجات از عذاب و عیش گوارا، به کسانی که متواضع و مطیع امر الهی شده‌اند.»^{۲۶}

حج گزار با تسلیم محض در برابر دستورات حق و انجام مناسک آن، با تواضع و فروتنی تمام، می‌تواند به مقام «اخبات» (تسلیم و تواضع) برسد. از نظر قرآن «مخبتین» کسانی هستند که دارای چهار صفت حمیده و پسندیده باشند:

* اول، از اوصاف نیکوی مخبتین چنین است که وقتی اسم خدا برده می‌شود، از هیبت

اشراق نور معرفت و اشعه جلال ربّانی و انوار عظمت الهی قلب‌های آن‌ها لرزان می‌شود و از ترس سخط ایزدی، دل‌های آنان ترسان می‌گردد.

* دوم، از صفت نیک آن‌ها چنین است که بر آنچه از مکروهات و ناملایمات طبیعی و نفسانی و ناگواری‌ها که به آن‌ها اصابت می‌نماید صابر و بردبارند و خودداری می‌نمایند.

* سوم، از اوصاف محبتین آن است که آنان در نمازها ایستادگی می‌نمایند و نماز را اهمیت می‌دهند و هر نمازی را با مراعات اجزا و شرایط آن در وقتش که برای آن مقرر گردیده به جا می‌آورند.

* چهارم، از صفات برجسته «محبتین» چنین است که از آنچه به آن‌ها روزی داده‌ایم در راه خدا انفاق می‌نمایند.^{۲۷}

دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد ز آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد!^{۲۸}
در باره ﴿وَبَشِّرِ الْمُحِبِّينَ﴾ نوشته‌اند: مژده ده مشتاقان را به سعادت لقا، که هیچ مژده‌ای از این فرح افزاتر نیست. «ابوالفتوح رازی» نیز می‌نویسد:

«محبتین متواضعان باشند. ﴿وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾؛ «وجل» دل را به ترس داشتن است؛ یعنی، چون پرتو جلال حق بر دل‌هایشان تابیده، روشنایی بزرگ اله از دلشان نمودار شده است. «وجل» در هنگام ذکر حق به آن اندازه است که حق در دل شخص تجلی کند.»^{۲۹}

هر که را نور تجلی شد فزون خشیت و خوفش بود از حد برون

تفسیر «روح البیان» درباره ﴿وَ الصَّابِرِينَ عَلٰی مَا اَصَابَهُمْ﴾ می‌نویسد:

«آن‌ها که در زیر انجام حکم خداوندی و سرنوشت او خاموش‌اند و آن را بد نمی‌دانند، نه آرزوی آسایش از آن دارند و نه چشم به گشایش؛ بلکه از دل و جان تسلیم به تقدیر هستند؛ چنان که حافظ گفته است:

اگر به لطف بخوانی مزید الطاف است و گر، به قهر برانی درون ما صاف است

به دُرد و صاف تو را حکم نیست دم درکش که هر چه ساقی ما کرد عین الطاف است.^{۳۰}

همه یکتاپرستان، به خصوص حج‌گزاران، توجه دارند که آفریدگارشان، خدای واحد، بی‌نیاز و یکتاست که در برابر دستوراتش باید بی‌چون و چرا تسلیم باشند و حج هم از جمله دستوراتی است که برای امت‌های پیشین نیز مقرر شده بود (هر چند با اختلافاتی در مناسک

و مکان قربانی (...)! اما آنچه مهم است این که همه در برابر حق و در انجام مناسک حج، مطیع، فروتن، خاشع و متواضع باشند. در تفسیر «الفواتح الالهیه» آمده است:

«... بعد ما علمتم أنّ لكلّ أمة من الأمم مذبحاً معيّناً و منسكاً مخصوصاً يتقربون فيه إلينا فإلهمكم أي فاعلموا أنّ إله الكلّ إله واحد أحد صمد فرد و تر لا تعدد فيه مطلقاً و لا شركة له أصلاً ﴿فَلَهُ أَسْلُمُوا﴾ و توجهوا إن كنتم مسلمين، مسلمين مفوضين إليه أموركم ﴿وَبَشِّرِ﴾ يا أكمل الرسل من بين المسلمين بالمشيئة العظمى و الدرجة العليا و الفوز بشرف اللقاء ﴿الْمُخْبِتِينَ﴾ المطيعين الخاضعين الخاشعين المتواضعين الَّذِينَ قَدْ خبت و خدمت نيران شهواتهم من بأس الله و خشيته...»^{۳۱}

نتیجه آن که «اخبار» به معنای دوام طاعت و پایداری به اندازه توانایی است و از نشانه‌های آن، کمال فروتنی و خضوع و پیوستگی خشیت و تواضع است؛ «الإخبار استدامة الطاعة بشرط الاستقامة بقدر الاستطاعة...»^{۳۲}

از اسرار و حکمت‌های شگفت‌انگیز حج، پیوند وثیق آن با «امامت و ولایت» است؛ یعنی حج‌گزاران علاوه بر انجام مناسک حج، باید به حقیقت و باطن اعمال نیز توجه کنند و بدانند که اتمام اعمال و سرّ و روح اصلی حج، توجه به مقام ولایت و امامت است.



چهارم: درک مقام ولایت و امامت

از اسرار و حکمت‌های شگفت‌انگیز حج، پیوند وثیق آن با «امامت و ولایت» است؛ یعنی حج گزاران علاوه بر انجام مناسک حج، باید به حقیقت و باطن اعمال نیز توجه کنند و بدانند که اتمام اعمال و سرّ و روح اصلی حج، توجه به مقام ولایت و امامت است. در آیات حج اشارات فراوانی به این سرّ بزرگ شده است که در این جا بعضی از آن‌ها را بیان می‌کنیم:

۱. زیارت صاحب قلب

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا...﴾؛ یعنی به قصد خانه خدا، جهت انجام مناسک مخصوص، ندا سر ده. ﴿يَأْتُوكَ﴾، به قصد حج پیش تو می‌آیند. نفرمود: «بیت الله» بیایند تا اشاره به این باشد که مقصود از تشریح حج، «زیارت قلب و صاحب قلب» است؛ نه زیارت سنگ‌های آن؛ چنان که در قول خدای تعالی آمده است: ﴿فَجَعَلْنَا مِنْ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾.

بر این اساس، امام باقر علیه السلام وقتی دید مردم پیرامون کعبه طواف می‌کنند، در اشاره به همین معنا فرمود: «در جاهلیت این چنین طواف می‌کردند! مردم مأمور شده‌اند طواف کنند؛ سپس به سوی ما کوچ نمایند. پس ولایت ما و مودّت و دوستی خودشان را اعلام کنند و یاری خودشان را بر ما عرضه بدارند.»^{۳۳}

در «حقائق التفسیر» نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در تفسیر آیه ﴿وَوَطَّئَهُمْ بِبَيْتِي لِلطَّائِفِينَ﴾ فرمود: یعنی نفس خود را از درهم آمیختن با مخالفان و پیوستگی با غیر حق پاک ساز و با عارفان و نشسته‌گان در کوی عشق و خدمت، همراه و همدل شو و با پیشوایان حق همنازی کن:

«عن جعفر بن محمد فی قوله «وَوَطَّئَهُمْ بِبَيْتِي لِلطَّائِفِينَ» قال: طَهَّرْ نَفْسَكَ عَنْ مَخَالَطَةِ الْمُخَالَفِينَ وَالِاخْتِلَاطِ بِغَيْرِ الْحَقِّ «وَالْقَائِمِينَ» مع فؤاد العارفين المقيمين معه على بساط الانس و الخدمة «وَالرُّكْعِ الشُّجُودِ»، الأئمة السادة الذين رجعوا الى البداية عن تناهي النهاية...»^{۳۴}

به همین جهت است که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «سزاوار است مردم این خانه را زیارت کنند و بزرگ بدارند؛ چراکه خداوند آن را بزرگ داشته است و سزاوار است هر جا که هستیم، به دیدار ما آیند، ما راهنمایان مردم به سوی خداوندیم.»^{۳۵}

۲. اتمام حج با لقای امام

﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾: «حج و عمره را به پایان رسانید»؛ به این صورت که مناسک و اعمال آن دو را به طور کامل انجام دهید و محرمات آن دو را ترک کنید. به امام باقر (ع) نسبت داده شده است که فرمود: «کامل کردن و تمام نمودن حج، ملاقات با امام است» و از امام صادق (ع) نقل شده است که: «هرگاه یکی از شماها حج کند، بخش پایانی حجش را زیارت ما قرار دهد؛ زیرا که این، حج را کامل می‌کند.»^{۳۶}

بنابراین، ممکن است گفته شود: معنای آیه ﴿وَأَتِمُّوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، این باشد که در سیل حجّ صوری و حجّ معنوی، از چیزهایی که به انانیت شما نسبت داده می‌شود، انفاق کنید و در انفاق میانه‌رو باشید تا نفس‌هایتان را قبل از به کمال رسیدن، هلاک کنید و حجّ صوری را با ملاقات با امام بر حسب صورت (و) حجّ معنوی را با ملاقات معنوی به اتمام رسانید. پس نتیجه آن، امر به «فکر» است و آن، عبارت از مجاهدت در عبادت و اذکار قلبی و زبانی است تا این که نفس از کدورت‌ها صاف شود. در این صورت است که امام بر شخص مجاهدت‌کننده تمثّل پیدا کرده و ظاهر می‌شود.^{۳۷}

۳. انسلاخ و بریدن از وابستگی‌ها و تعلقات

خداوند در سوره حج می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَتْمَتَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَ لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾؛^{۳۸} «باید آلودگی‌های خود را که در مدت مُحرم بودن و قربانی و سر تراشیدن بر بدن‌هایشان قرار گرفته، برطرف کنند و نذرهایشان را وفا نمایند و بر گرد خانه کهن طواف کنند.»

این آیه می‌گوید: حج‌گزاران، خود را (از آلودگی‌های ظاهری) پاک سازند و تعهدات خویش را به آخر رسانند و در پایان، بیت عتیق را طواف کنند. زدودن آلودگی، تفسیر ظاهری آیه است؛ اما در تفسیر عرفانی آن آمده است:

«... مراد از «تفت»، تعلقات و وابستگی‌های نفسانی است که در احرام برای انسان باقی می‌ماند و قضای آن به این است که امام (ع) را ملاقات کند؛ چه، کسی که امامش را با ملک یا ملکوتش ببیند؛ از تعلقات و وابستگی‌هایش منسلخ می‌شود و در اخبار به آن‌ها اشاره شده است.»^{۳۹}

﴿وَلْيَطَّوَّفُوا﴾؛ یعنی و باید در طواف بیت مبالغه کنند یا طواف در بیت را زیاد کنند. پس از آن که بر حسب ظاهر خود را از آلودگی، که لازمهٔ احرام است، پاکیزه نمودند و حلق نموده و کثافت ظاهر را زدودند و همچنین کثافت باطن؛ مانند کفاره‌ها و وابستگی‌ها را از بین بردند؛ باید بسیار طواف کنند. بدین گونه که امام را با ملک و ملکوتش ملاقات نمایند؛ چه لقای امام با ملکوت او - که همان معرفت به نورانیت است - در رسیدن به قلب می‌باشد که آن خانهٔ خداست.^{۴۰}

۴. اعلام تبعیت و اطاعت

در تفسیر «روح البیان» آمده است:

حجّ عوام، آهنگ خانه و حجّ خواص زیارت صاحب خانه و مشاهده نعمت‌های احرام است؛ چنان که در قرآن آمده است که ابراهیم خلیل علیه السلام گفت: ﴿إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَّهِدِينِ﴾ و حجّ خواص روگرداندن از همه چیز است. چنان که ابراهیم گفت: ﴿فَاتَّبَعْتُهُمْ عَدُوًّا لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾. این است روش حجّ معنوی که خلیل مؤسس آن بود و در حقیقت، مقام و شأن خلیل، راهنمایی به خانه خدا بود؛ ولی برای رسول الله، محمد صلی الله علیه و آله حال بود که موهبت و بخشش از خداست؛ ولی از مقام تا حال تفاوت زیاد است. ابراهیم در مقام خلّت و دوستی متوقف شد و گفت: ﴿إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَّهِدِينِ﴾ و چون مشمول موهبت نشد، مخاطب شد به «فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» و پس از آن که در مقام حج و وصول به موهبت، محصور و محدود شد، برای او هدی و قربانی معین شد که: ﴿وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾، برای او گفته شد، ولی محمد صلی الله علیه و آله محصور و متوقف نشد و دارای موهبت شد و مخاطب گردید به: ﴿وَاتَّبَعُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ و حجّ خود را به ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾ به انجام رساند و پس از آن که به حق نزدیک شد، خود را به آن بیاویخت و دست برداشت. پس از آن، عمره را تمام کرد و گفت و گوی دوستانه میان حبیب و محبوب به این جا رسید: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾. گفتنی‌ها با او بگفت و آخرین موهبت که او را به دوست متصل کرد، در وقوف عرفاتش بود که گفت: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.^{۴۱}

نتیجه آن که: این عادت و رسم، که شما از زمان ابراهیم به یادگار دارید، باید صورت «عبادت» داشته باشد نه «عادت» که بخواهید آداب پدران خود را تقلید کنید. اکنون شما در فرمان و تربیت (حضرت) محمد ﷺ هستید که تمام آن عادات قدیم را باقی نگذاشت و دستورهای حج را به مصلحت روز معین کرد تا مردم از آن تعصب و تقلید در گذشتگان خود دست بردارند و روش عقلی و تبعیت پیشوای بزرگ خود را در پیش گیرند و این مطلب از رفتار خوب نمایان است.

پس از صلح حدیبیه، مردم به فرمان پیامبر ﷺ تسلیم نشدند تا (این که) آن حضرت خود سر تراشید و قربانی اش را ذبح کرد؛ آن گاه مردم به خود آمدند و پیروی کردند و این خود می فهماند که مردم نمی خواستند از عادات قدیمی شان دست بردارند و گمان می کردند اسلام باید روش گذشته آن ها را اجرا کند. برای همین است که در آخر آیه، اشعار شده است که بایستی از مخالفت پیغمبر پرهیز کنید و گرنه عقاب خداوند سخت است.

پس ابتدا معین شده است که باید سر به فرمان بود و آیین قدیمی را در وقت معین و با آداب معین انجام داد و در آخر، یادآوری شده است که آن برای آدمیت و تکامل انسان لازم است و به همین جهت با عبارت **تَزَوَّدُوا** آمده است؛ یعنی: وسیله آسایش شما در آن سفر - که همه به سوی آن می روند - تقواست که باید تا آخر عمر روش و طرز عمل شما مقرون به آن باشد.^{۴۲}

پنجم؛ جلوه گری شوق و عشق

عارفان، راز آفرینش و سر وجود را در کلمه عشق خلاصه می کنند و عشق را مبنای آفرینش و وجود می دانند. آنان عشق را صفت حق تعالی و لطیفه عالی و روحانی انسانیت می دانند و سلامت عقل و حس را بدان می سنجند و نیز عشق را وسیله تهذیب اخلاق و تصفیه باطن می شمرند. شوق و جذبۀ الهی و محبت او نشان طریقت و عنوان اهل سلوک است که با این نشان و عنوان شناخته می شوند. شوق، حرکت روح در طلب لقا است و عشق رساننده عاشق به درگاه معشوق.

حج، میقات شوق و میعاد عشق است و هر کس گام در وادی آن نهد و عارف باشد، سر از پا نمی شناسد و در پی دلدار، آرام و قرار ندارد.

چنان که گفته‌اند: حجّ عوام، دیگر است و حجّ خواص دیگر. حجّ عوام قصد «کوی» دوست است و حجّ خواص قصد «روی» دوست. آن رفتن به «سرای دوست» و این رفتن «برای دوست».

دردم نه ز کعبه بود کز روی تو بود مستی نه ز باده بود، کز بوی تو بود

عوام به «نفس» رفتند، در و دیوار دیدند، خواص به «جان» رفتند، گفتار و دیدار دیدند...^{۴۳}
قرآن کریم می‌فرماید: ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ... وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾.^{۴۴}
دربارهٔ ﴿تَزَوَّدُوا﴾؛ «توشه بگیرید» آمده است: قومی از قافلهٔ یمن بی زاد و راحله قصد حج کردند و در مکه اظهار احتیاج نموده، از اهل قافله چیزی طلبیدند. حق تعالی فرمود: توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشید. ﴿فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾؛ پس بهترین توشه‌ها، پرهیز کردن از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سؤال نکردن از ایشان است و نزد عرفا، در این آیه، اشاره به توشه گرفتن در سفر آخرت است و بهترین زاد در آن، پرهیزگاری است. قشیری می‌گوید: «تقوای عوام دورشدن است به تن از لوٹ گناه و تقوای خواص اجتناب است به سر از مشاهدهٔ ماسوی الله و حقیقت آن است که بی توشه در «راه عشق» به سر نتوان برد و بی زاد «شوق» مرحلهٔ محبت طی نتوان کرد.»

زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه راه زین گونه است بسم الله که دارد عزم راه^{۴۵}
دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً...﴾^{۴۶} نیز خواجه عبدالله انصاری گفته است:
«می‌گویند مردمان را خانه‌ای ساختم، خانه، و چه خانه‌ای! ... بیگانه در نگرد، جز حَجْری و مدّری نبیند که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا. دوست در نگرد و رای سنگ رقم تخصیص و اضافت بیند؛ دل بدهد جان در باز.»

اِنَّ اَنَارِنَا تَدَلَّ عَلَيْنَا فَاَنْظُرُوا بَعْدَنَا اِلَى الْاَثَارِ

آری، هر که آثار دوست دید، نه عجب؛ اگر از خویشتن و پیوند ببرید. «لهذا قيل: بَيْتُ مَنْ رآه نَسِيَ مَزَارَهُ، وَ هَجَرَ دِيَارَهُ وَ اسْتَبَدَلَ بِاَثَارِهِ؛ بَيْتُ مَنْ طَافَ حَوْلَهُ طَافَتِ اللَّطَائِفُ بِقَلْبِهِ...»
درویشی را دیدند بر سر بادیه، میان در بسته و عصا و رکوه (ظرفی از پوست) در دست و چون والهان و بی دلان سرمست و بی خود؛ سر به بادیه نهاده و می‌خرامید و با خود این ترنم می‌کرد:
خون صد بَقان بیالودند و زان ره ساختند جز به جان رفتن در این ره یک قدم را باز نیست

گفتند: ای درویش! از کجا بیامدی و چند است که در این راهی؟ گفت: هفت سال است تا از وطن خود بیامدم. جوان بودم، پیر گشتم در این راه و هنوز به مقصد نرسیدم. آن گه بخندید و این بیت بر گفت:

زر من هویت و ان شطت بک الدار و حال من دونه حجب و استار
لا یمنعتک بعد من زیارته انّ المحبّ لمن یهواه زوّار

«اگر دیدار دوست می‌خواهی، از دوری راه و موانع و پرده‌ها پاک مدار که دوست همیشه در راه دیدار دوست بود.»

ای مسکین، تأمل کن در آن خانه که نسبت وی دارد، چون خواهی که به وی رسی، چندت بار بلا باید کشید و جرعه محنت نوش باید کرد و جان بر کف باید نهاد؛ آن گه باشد که رسی، باشد که نرسی! پس طمع داری که از این بضاعت مزجات (زاد و توشه کم و ناچیز) که تو داری آسان آسان به حضرت جلال و مشهد وصال لم یزل و لایزال برسی!؟

نتوان گفتن حدیث خوبان آسان آسان آسان حدیث ایشان نتوان^{۴۷}

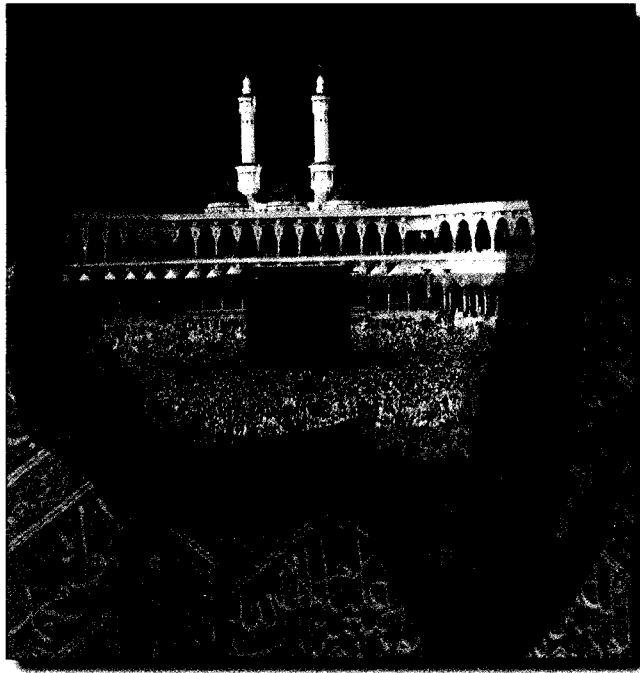
ابوالفتح نوشته است: «مردی بود او را حسین بن عکک می‌گفتند. مردی مال‌دار بود. به مکه رفت و مجاور بنشست و پشت بر خان و مال و املاک و اسباب کرد و سال‌ها آن‌جا بماند. سالی همشهریان او در حج بودند، به او گفتند: تو هیچ آرزویی نداری تا به سر املاک و اسباب خود آیی؟ آهی برآورد و گفت: چه امید باز آمدن است دنیا گشته‌ای را که او را رمقی مانده بود. آن گه این بیت را خواند:

حبّ المحبّ من الحیب بعلمه إنّ المحبّ بیابه مطروح

«گفت: عاشق را همان بس که معشوقش بداند که او بر در سرای وی کشته افتاده است!»^{۴۸}

ششم؛ پرهیزگاری متقرّبانه

«حج» سیر و سلوک روحی برای رسیدن به مقام قرب الهی و نزدیکی به ساحت ربوبی است. این تقرّب حاصل نمی‌شود؛ مگر با تقوا و پارسایی الهی گونه. مقامات عرفانی بی‌شمار است و راه‌های طی طریق روحی فراوان؛ اما اطمینان‌بخش‌ترین و رساننده‌ترین آن‌ها



«پرهیزگاری» است. برای تقوا مراتب و درجاتی است و لفظ «تقوا» مشترک بین آن معانی باشد. پس در هر موقعی که تقوا گفته می‌شود، موقعیت آن مورد، قرینه بر مراد می‌شود و چون در آیه ۱۹۷ «بقره» در موقع حج و عبادات واقع گردیده، شاید اشاره باشد به درجه عالی و آخرین مراتب تقوا که مقصود، توجه کامل به حق است:

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ﴾. ﴿وَ اتَّقُونِ﴾؛ یعنی در اعمال و اهداف و مراد شما، فقط من و بندگی من - که خدای شما هستم - باشد و به هیچ وجه حظ نفسانی در نظر نباشد.

آن‌گاه این را به همه اعمال و مناسک حج - و همه اعمال زندگی - سرایت داده و بیان کرده که آن‌چه انسان را به خدا نزدیک می‌کند، فقط تقواست؛ حتی در قربانی و ریختن خون حیوان در روز عید. پس می‌فرماید: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها﴾.^{۴۹} غرض الهی از امر به قربانی، گوشت و خون آن‌ها نیست. این جمله در باره بسیاری از حجاج است که از آن‌ها شنیده می‌شود این چندین هزار گوسفند... چه فایده‌ای دارد که در بیابان مناکشته شود و متعفن گردد و از بین برود! خداوند می‌فرماید: غرض گوشت و خون نیست. ﴿لَكِنْ يَنَالُهُ

التَّقْوَى مِنْكُمْ» که باید امر الهی را اطاعت کنید و تا قربانی نکنید از احرام خارج نمی‌شوید. از این مقدار مال صرف نظر کنید، حکم اوامر الهی را خود می‌داند. حتی اگر امر رسید از جانب خدا و رسول و امام که باید فرزند خود را ذبح کنی یا خود را سر ببری یا دور بیندازی یا از کلیه اموالت خارج شوی، اطاعت واجب است و حق سؤال نداری؟^{۵۰}

این آیه ساحت پروردگار را تنزیه می‌نماید؛ از این که گوشت و یا ریزش خون قربانی مورد نیاز ساحت اوست؛ زیرا منزّه از عوارض و نیازهاست! بلکه غرض از تشریح قربانی در منا آن است که مسلمانان بدین وسیله نیروی تقوا و خلوص در عبودیت خود را آشکار سازند و از شعار بت پرستی تبرّی نموده و به پروردگار تقرّب جویند و هنگام ذبح، به منظور نقض آیین بت پرستی، نام پروردگار را بر آن بخوانند.^{۵۱}

کسانی که با قربانی، قصد تقرّب به خدا را دارند، باید بدانند که نه گوشت آن‌ها به او می‌رسد (چون که او منزّه از آن است) و نه نفعی از آن می‌برد؛ بلکه فقط پرهیزگاری است که مورد نظر حضرت سبحان است؛ یعنی پرهیز و دوری کردن از نواهی و حرام‌های الهی و عمل به دستورات و تعالیم او. در واقع تنها چیزی که انسان را به حضرت حق نزدیک می‌کند، امثال دستور مولا و پرهیز از ارتکاب نواهی اوست؛ «و ما یصل منها إلیه سبحانه إِلَّا التَّقْوَى، أی التحرز و الاجتناب الصادر مِنْكُمْ عن محارم الله و منهیاته و الامتثال بأوامره و الإیتیان بمأمراته و مرضیاته...»^{۵۲}

در تفسیر «البحر المدید، آمده است: «مقصود از ریختن خون قربانی، گوشت و خون آن نیست؛ بلکه دل و جان را از دوستی دنیا باز دارد و آن را برای رضایت الهی، ایثار کند. این ویژگی با استواری نیت و الوایی همت به دست می‌آید؛ هر چند مانعی او را از رسیدن به این مقصد باز دارد. «و لَکِنْ یَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ»؛ «آن چه از شما می‌رسد، پرهیزگاری است.» در این جا تقوا، به معنای «عمل قلبی» است و آن عبارت است از نیت قرب به خدا، اراده عمل نیک و قصد خالصانه برای خدا. این عمل قلبی، مراد واقعی است و اعمال و مناسک، برای تأیید و تأکید بر آن‌هاست. از این رو نیت انسان مؤمن، رساتر (گویاتر) از عمل اوست و طاعت و عبادت او، غذای قلب است. در هر حال مقصود نهایی، لذت رستگاری است که با لقای الهی حاصل می‌شود و فرع بر آن، عشق و انس به خداوند است که جز با ذکر او به دست نمی‌آید.»^{۵۳}

هفتم؛ اطمینان و انشراح نفس

انبساط و سکینه از مقامات و حالات عرفانی است که برای سالکان الی الله پیش می آید و با ورود آن‌ها در دل، بهجت، نورانیت و آرامش بر آن حاکم می شود. قرآن کریم می فرماید: ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا﴾. «امن» به معنای اطمینان و آرامش قلب است؛ خواه در جهت مادی باشد یا معنوی و اطلاق کلمه «امن» بر «بیت» برای مبالغه است؛ مانند زید عدل و اشاره می شود به کمال تحقق اطمینان و امن ظاهری و معنوی در آن بیت الهی. منظور آیه کریمه، این است که: از جمله نعمت‌های الهی برای بنی اسرائیل و دیگران - که از نسل ابراهیم هستند - خانه کعبه است که به دست آن حضرت ساخته شده و محلّ عبادت و بندگی و توجه و خضوع و تذلل گشته است. جایی است که به بندگان خداوند متعال در آن جا اجر و مزد دنیوی و اخروی داده شده و با کمال آرامش باطن می توانند در آن جا به مناجات و تضرع و عبادت مشغول گشته و با خدای خود به راز و نیاز و توجه و ارتباط پردازند.^{۵۴}

این آرامش باطن و سکینه درونی، در خلال اعمال و مناسک حج، جلوه گری خاصی دارد و خانه حضرت رحمان - چه کعبه مقصود و چه قلب معهود - نمودگاه این حالات روحانی است. در بعضی از تفاسیر آمده است: در این آیه، مقصود از بیت «کعبه» است؛ چون «الف» و «لام» برای عهد خارجی است یا مقصود «قلب» است از باب این که قلب معهود، مناسب تر است بین متکلم و مخاطب و نظر هر دو به سوی آن است و آنچه که به او مراجعه می شود و در حقیقت محلّ جزا برای او و خلق است، همان قلب بوده و چون کعبه، قلب صوری است، به وضع و قرار دادن به آن مراجعه شده و محلّ جزای کسی است که به آن جا رجوع نماید. ﴿لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا﴾ آن جا به نحوی امن است که شکار نباید کرد... بلد میّت و حرم بر حسب تأویل، صورت نفس مطمئنّه صدر منشرح است و حکم بیت به مسجد و حرم، از جهت مجاور بودن به آن‌ها یاد شده است. بنابراین، آن حکم در مورد مسجد حرم، ساری است و همچنین است حال نفس و صدر (سینه) و تحقق معنای بیت و مظهر بودن آن برای قلب و مناسبت بین مناسک کعبه و مناسک قلب...^{۵۵}

وینکه گرداندم جای بازگشت
 خانه را بر مردم از هر شهر و دشت
 مأمن است آن پس بگیری از نیاز
 جای ابراهیم از بهر نماز
 ما به ابراهیم و اسماعیل، هین
 در طهارت عهد کردیم این چنین
 پاک تا دارند و نیک آن خانه را
 راه ندهند اندر آن، بیگانه را
 بهر طوف طائفین و عاکفین
 راکعان و ساجدان ز اهل یقین
 قلب باشد کعبه اهل مقام
 صورت آن خانه شد بیت الحرام
 مرجع است و مأمن او از بهر ناس
 چون در آن ساکن شوند اندر وصول
 هم سلامت را سبب دور از هراس
 ایمنند از شر نفس بو الفضول
 وز فریب قوه‌های طبع پست
 هم فساد و کید و هم، از تیز دست^{۵۶}

در تفسیر کشف الأسرار آمده است:

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ...﴾ صفت کعبه می‌کند؛ می‌گوید: این خانه را بازگشتگاه خلق کردیم که می‌آیند به آن و باز می‌آیند. هر چند که پیش آیند، بیش خواهند که آیند.

مثاب لافناء القبائل کلها تخب إليها الیعملات الطلائع

این از آن است که کعبه مستروح (راحت‌گاه) دوستان است و آرام‌گاه مشتاقان و خدای را - عزّ و جلّ - در زمین چهار چیز است که سکوت و سکون دوستان وی به آن چهار چیز است: «الکعبة و القرآن و... و المؤمن». «و اماناً» یعنی ایمن کردیم آن خانه را تا ایشان به وی آزر می‌دارند و از جهانیان به وی مخصوص باشند. این همان است که گفت: ﴿وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾ و جای دیگر گفت: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا﴾. گفته‌اند: «و اماناً» به معنای آن است که جای امن است که در آن صید نگیرند و قتل نکنند. خداوند - عزّ و جلّ - چون حرمت آن بقعه بفرمود و جای امن ساخت، اندر طبایع عرب هیبت وی بنهاد تا جمله عرب آن را حرمت داشتند و اندر آن قتل و قتال نکردند...^{۵۷}

هشتم؛ دوام ذکر الهی

از اسرار و حکمت‌های عرفانی - اخلاقی حج، یاد کرد پیوسته حضرت حق و دوری از غفلت و نسیان و یا اشتغال به ذکر بیگانگان است. سراسر حج، ذکر و یاد محبوب است، آن گاه که با تلبیه آغاز می‌شود، ذکر واجب «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»، شروع سیر و سلوک روحی

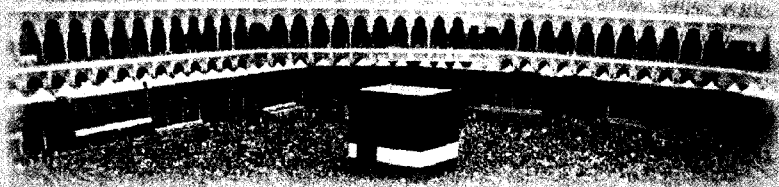
است... تا این که حج گزار قدم در مشاعر مقدس می نهد و مناسکی چند به جای می آورد که ذکر و یاد آفریدگار، روح آن هاست. به همین جهت قرآن کریم دستور به ذکر و یاد رحمان داده و فایده و برکت حج را در آن دانسته است. آن گاه بر دوام ذکر در طول زندگی ناسوتی تأکید می ورزد تا تبدیل به حیات طیبه ملکوتی شود.

در تفسیر آیه ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ...﴾^{۵۸} گفته اند: مقصود از ذکر در این جا بردن نام خدا هنگام قربانی است و برخی گفته اند: مقصود از ذکر، ذبح است؛ از باب این که صحت ذبح به سبب ذکر است. پس نام ذکر، بر ذبح نهاده شده است... [اما] حق این است که مقصود مطلق ذکر خداست؛ خواه با تلبیه در احرام باشد، یا با تضرع و دعا در ایام حج، یا با یادآوری ایستادن نزد خدا در قیامت (این یادآوری از مشاهده حال احرام ناشی می شود که آن خود یادآوری قیام نزد خدا در محشر است) یا به سبب ذکر هنگام ذبح باشد یا با تکبیرات دهگانه باشد که در تعقیب نمازهای پنج گانه این ذکر (که بر دل و جان و زبان حج گزار غلبه می یابد) باید همه آنان و حالات او را نیز شامل بشود و او را از غفلت و بی خبری بازدارد و در ارتباط مداوم برقرار باشد. می فرماید: ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ...﴾^{۵۹} در این جا ذکر در مقابل غفلت بوده و به معنای یاد کردن مطلق است؛ خواه به زبان باشد یا به قلب یا به شهود. منظور این که: پس از انجام گرفتن این مراحل و با تمام شدن مناسک حج که به انواع و رنگ های مختلف در مقابل جلال و عظمت خداوند متعال صورت می گیرد، ارتباط میان بنده و پروردگار متعال تثبیت و تحکیم شده و ذکر قلبی و توجه باطنی به او، برای همیشه ثابت و برقرار بوده و در هر حال و در هر حرکت و سکونی، از حضور و نظر او غفلت نخواهد ورزید؛ پس حقیقت ذکر عبارت است از ارتباط.

آری غفلت همیشه از جانب عبد صورت می گیرد و خداوند متعال در همه حال و در هر جایی، حاضر و ناظر و محیط و قیوم است و چون غفلت عبد، تبدیل به ذکر و توجه گردد، ارتباط مسلم و قهری است؛ مخصوصاً که ذکر در مرتبه شهود باشد که ارتباط نیز شهودی خواهد بود.^{۶۰}

در تفسیر «البحر المدید» نیز آمده است: ﴿فَاِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ...﴾ اشاره به این است که: پس از آن که دل ها بر کوه عرفات وقوف کرد و معانی این زیبایی ها را شهود کرد؛ این معانی و معارف، تبدیل به سر و روح می شود. آن گاه امر می شود که بر زمین عبودیت

حج، نه تنها خود تشبیه و تجسم زیبایی از سفر رستاخیزی انسان است؛ بلکه آسان‌کننده طی این طریق طولانی است. انسان عارف در این مسیر روحانی، توشه‌ای از پرهیزکاری و ورع برمی‌دارد و با سبکباری و شیدایی آماده آن سفر واپسین می‌شود.



نزول کنند و به وظایف ربوبیت قیام نمایند؛ به جهت سپاس و شکرگزاری از الطاف او. سپس بین مردم بوده و در ظاهر با آنان ارتباط دارند؛ اما روح و روانشان منفرد و جدا از آنان است. جسمشان با مردم در کار و کوشش است؛ ولی روحشان در ملکوت الهی در پرواز و صعود. هر زمان که توجه و میلی به دنیا و ظواهر آن داشته باشند، استغفار می‌کنند. آن‌گاه به آنان گفته می‌شود: ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ...﴾؛ یعنی، بین مشاهده باطنی حضرت ربوبیت با عمل به دستورات عبادی جمع کنند. پس خدا را باید بر هر چیزی یاد کنند و ذکر او گویند...^{۶۱}

سفر حج، برای این است که انسان، مهذب و وارسته شده و ذکر حضرت حق را توشه‌ای برای آینده خود قرار دهد و حیاتش را با نام و یاد محبوب نورانی سازد. ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ...﴾، دلالت می‌کند بر این که پس از فراغت از مناسک حج، خدا را ذکر نمایید و گفته شده: ذکر یعنی روی آوردن به دعا و استغفار بعد از پایان مناسک حج. همچنین گفته شده معنای آن این است: پس از آن که مناسک حج را به جا آوردید و آثار [زندگی] بشری را زایل کردید و بر نیروهای مادی چیره شدید و سختی‌های راه سلوک را تحمل کردید؛ برای نورانی کردن درون، به ذکر الهی پردازید. در حج صرفاً تخلیه درون مراد نیست؛ بلکه غرض، به دست آوردن سعادت جاودانه است؛ یعنی، نفی و اثبات. نفی پلیدی‌ها از درون و اثبات نیکی‌ها و سعادت برای خویشان «...فاشتغلوا بعد ذلك بتنوير القلب بذكر الله فإنَّ التخلية ليست مقصودة بالذات...»^{۶۲}

در تفسیر تستری در باره ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ آمده است: «زاد»، انس گرفتن با ذکر الهی است؛ چون که برای عاشق، توشه‌ای جز محبوب و برای عارف، زادی جز مقصود نیست. در روایتی در تفسیر آیه ﴿مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^{۶۳} می‌فرماید: یعنی به قدر توانان زاد و راحله راه برگزید... آن گاه فرمود: «زاد» یعنی ذکر و «راحله» یعنی صبر و بردباری.^{۶۴}

نهم؛ ره‌توشه‌ای برای سفر اخروی

انجام عبادات و تکالیف دینی، برای آن است که انسان بتواند زاد و توشه وافر و کاملی برای سفری مهم‌تر و مقدس‌آماده نماید و در جوار رحمت رحمان، باده قرب را گوارا نوش وجود کند.

حج، نه تنها خود تشبیه و تجسم زیبایی از سفر رستاخیزی انسان است؛ بلکه آسان‌کننده طی این طریق طولانی است. انسان عارف در این سیر روحانی، توشه‌ای از پرهیزگاری و ورع برمی‌دارد و با سبکباری و شیدایی آماده آن سفر واپسین می‌شود. قرآن در آیات مربوط به حج می‌فرماید: ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ... وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾؛^{۶۵} «زمان حج در ماه‌های معین است؛ پس برای کسی که در این ماه‌ها حج واجب شد، بایست با زن خود نزدیکی نکند و پیرامون کارهای ناروا و دعوا و نزاع نگردد... ای مسلمانان (حج‌گزاران)! توشه برگزیده و بهترین توشه‌ها تقواست.» زاد و توشه معنوی و روحانی در هر زمان لازم است؛ ولی برای سفر اخروی بایسته‌تر.

بر این اساس، ابوالفتوح می‌نویسد: «اهل اشارت گفتند خدای چون ذکر سفر حج کرد، مکلفان را سفر قیامت یاد آورده، گفت: اگر برای این راه زادی ساختی که به یک - دو ماه بروی و باز آیی برای سفری که بروی به آن جا بمانی و باز نیایی «اولی و احری» (بهتر و شایسته‌تر است) که آن را زاد باید. زاد این راه گرانباری بود و زاد آن راه سبکباری بود. این جا هر چه گرانبارتر باشی، سفرت آسان‌تر بود و آن جا هر چه سبکبارتر باشی، تو را به باشد؛ برای این که این جا بار بر پشت شتر باشد و آن جا بار بر گردن تو. این جا زاد بر راحله بود و آن جا زاد خود راحله باشی. این جا اگر راحله‌ات نبود و زادت نبود، از «تقوا» زادی ساز و از پای خود راحله (وسیله سواری) ساز. اگر رحلی نبود، به فعلی قناعت کن و اگر هیچ توانی

که از توکل زادی سازی و از هوای نفس راحله و آن زاد و توکل بر گردن اصطبار نهی و پای قهر به پشت هوای نفس در آری؛ چون، او را پست کرده باشی، انگار که راه بریدی ...»^{۶۶} در تفسیر «جلاء الازهان» نیز آمده است: خدای تعالی گفت: [وَتَزَوَّدُوا] توشه بگیرد. زادی که دارید، نگاه دارید تا به رنج نیفتید. زاد دو است: «زاد راه حج» و «زاد راه قیامت». زاد راه حج کعک (نان) و خرما بود و زاد قیامت، عمل صالح و تقوا. برای این راه که به یک دو ماه بروی و باز آیی و توشه می سازی، سفری را که چون بروی و باز نیایی، اولی بود که توشه سازی. ای خواجه! تو بر جناح سفری و مسافر را از زاد چاره نیست؛ از آن ملخ بیاموز. اگر چه این حدیث از ملخ است، از فواید ملخ است:

مَرَّ الجراد علی زرعی فقلّت له اسلک سبیلک لا تولع بافساد
فقام منهم خطیب فوق سنبله انا علی سفر لابدّ من زاد

«ملخ‌ها به مزرعه من گذر کردند، پس گفتم: راهتان را ادامه دهید و در اندیشه نابودی این مزرعه نباشید. پس گوینده‌ای از آن‌ها که بر فراز سنبلی بود، گفت: ما در سفری هستیم که به ناچار برای آن باید توشه‌ای بگیریم.»

زاد تقوا می‌باید؛ از تقوا دور می‌شوی و در معاصی می‌آویزی... آن به جنت می‌رساند؛ این به جهنم می‌سپارد. زاد عقبی تقوا بود؛ آن راهی پر آفت است، بپرهیز. بر آن راه توان رفتن که راهی پر خار و خاشاک است. از یکی از بزرگان پرسیدند: تقوا چه باشد؟ گفت: هرگز راه خارستان رفته‌ای؟ گفت: آری، گفت: چگونه رفتی؟ گفت: بر حذر و هشیار و دامان در چاک زده. گفت: تقوا آن است که در راه دین همچنان روی؛

خَلَّ الدَّنُوبُ صغیرها و کبیرها فهو التقی
کن مثل ماش فوق آر ض الشوک یحذر ما یری

«مردان بوده‌اند که در راه دنیا هم تقوا زاد کردند؛ چنان که راه آخرت را زاد از تقوا

ساختند.»^{۶۷}

دهم؛ تعدیل قوای نفسانی

انسان دارای قوای نفسانی است که با کوچکترین غفلت و بی‌توجهی، او را در ورطه کژروی و گرداب تباهی می‌اندازد و از مسیرِ اِلی الله باز می‌دارد. از این رو باید همواره به مراقبت و محافظت از آن‌ها پردازد و جهت‌جلوگیری از افراط و تفریط، به تعدیل این نیروهای درونی همت‌گمارد. سفر عرفانی حج این فرصت را برای انسان فراهم می‌سازد که دقیق‌تر و جدی‌تر به کنترل قوای نفسانی پردازد و تمرین تهذیب نفس و مجاهده درون بکند. این از بزرگ‌ترین منافع‌ها و بهره‌هایی است که او می‌تواند از این سفر قدسی ببرد؛ چنان که دربارهٔ آیهٔ ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ...﴾ آمده است: از جمله منافع اخروی و اخلاقی حج، آن است که از زمان ورود حج‌گزاران به حرم امن الهی و با التزام قلبی و عملی به تروک احرام (محرمات احرام)، همهٔ حرکات و رفتار و گفتار زائران را تحت نظر و کنترل قرار می‌دهد و تعدیل و انتظام می‌بخشد. این خاطرهٔ [نورانی] هیچ‌گاه از روان انسان محو شدنی نیست و دربارهٔ تعدیل قوا، تأثیر و نقش مؤثری خواهد داشت.^{۶۸}

در آیهٔ دیگر می‌فرماید: ﴿...فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَرَوُودُوا...﴾.^{۶۹}

ابن عربی دربارهٔ این آیه می‌نویسد: «هرکس که عزیمت حج نمود و ملتزم نسک آن شد، پس «فلا رَفَث»؛ یعنی نباید مرتکب فاحشه‌ای شود که از قوای شهوانی ظهور می‌کند و «لا فسوق» یعنی قوای غضبی نباید از اطاعت قلب خارج گردد و «لا جدال»؛ یعنی قوای بیانی (نظقی)، نباید در حج شیطنت و ریا کند.

همهٔ این‌ها زمانی است که قصد «خانهٔ دل» کند و لازمهٔ آن نیز برگرفتن توشه است (و تَرَوُودُوا) که ناشی از فضایل اخلاقی و پرهیز از ردایل است. این توشه، پرهیزگاری است که حج‌گزار باید در اعمال و نیات خود آن‌ها را رعایت کند؛ «فِي الْحَجِّ، أَي: فِي قِصْدِ بَيْتِ الْقَلْبِ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ» من فضيلة من أفعال هذه القوى الثلاث بأمر الشرع والعقل دون ردائلها ﴿يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ و يتشكّم عليه ﴿وَو تَرَوُودُوا﴾ من فضائلها التي يلزمها الاجتناب عن ردائلها ﴿فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾.^{۷۰}

در آیهٔ ۱۹۷ سورهٔ بقره نیز می‌فرماید: ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ

وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ. سرّ اقتضای بر سه عمل (رفت، فسوق و جدال) نه زیاده‌تر؛ این است که در علوم عقلی ثابت شده انسان دارای چهار قوه است: «شهواییه بهیمی»، «غضبانیه سبعیه»، «وهمیه شیطانیه» و «عقلیه ملکیه» و مقصود از جمیع عبادات، مقهور گردانیدن قوای سه‌گانه است؛ یعنی شهویه، غضبیه و وهمیه. پس قوله تعالی «فَلَا رَفَثَ» اشاره به مقهور نمودن قوای شهویه است، تحت قوای عقل و «وَلَا فُسُوقَ» اشاره به مقهور نمودن قوای غضبیه است که از سرکشی آن تمرّد و نافرمانی پدید می‌آید. «وَلَا جِدَالَ» اشاره دارد به مقهور گردانیدن قوه وهمیه تحت فرمان عقل که بلند پروازی نکند و در آن چه شأن وی نیست، در ذات خدا و صفات و افعال و احکام او بحث و جدال نکند.

همین قوای سه‌گانه است که انسان را وادار می‌کند با مردم نزاع و ضدیت کند و تمام ظلم و تعدیات بشر از همین سه قوه سرچشمه می‌گیرد. این است که در آیه فرمود: ﴿فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾؛ یعنی کسی که مقصودش معرفت خدا و محبت او باشد و بخواهد اطلاع پیدا نماید بر نور جلال احدی و در سلک خواص از بندگان حق تعالی واقع گردد، بایستی جلو این قوای سه‌گانه حیوانی خود را ببندد که هیجان نکنند و این معانی که گفته شد، بالاترین اسراری است در حج، که می‌توان از این آیات استفاده نمود. پس سزاوار نیست که عاقل از آن غافل گردد.^{۷۱}

در تفسیر «روح البیان» نیز آمده است: در انسان سه قوه هست: «شهواییه»، «غضبیه» و «وهمیه» و در این آیه «فَلَا رَفَثَ» نهی از اعمال قوه شهویه است و «لَا فُسُوقَ» نهی از اعمال قوه غضبیه است و کارهای زشت و «لَا جِدَالَ» نهی از به کار بردن قوه واهمه است ... مثل بحث در کارهای زندگی و جنگ و جدال با مردم. پس چون بدی از این کارها تولید می‌شود، نهی کرد و گفت: پرهیزگاری از این اعمال را پیشه کنید و از نیروی خرد خود الهام بگیرید.^{۷۲}

سعدی در این باره می‌گوید:

از من بگوی حاجی مردم گزای را کاو پوستین خلق به آزار می‌درد
حاجی تو نیستی، شتر است از برای آنک بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد

در واقع باید گفت:

حج در آن واجب شمرد از حسن حال
و آن چه در وی می کنند افعال نیک
توشه بردارید و نبود هیچ زاد
می پرهیزید کاین ره روشن است
نه در آن رفت است و نه فسق و جدال
جمله را داند خدای بی شریک
بہتر از تقوا اگر دارید یاد
بر اولی الالباب پرهیز احسن است^{۷۳}

یازدهم؛ تعظیم حرمت رحمانی

یکی از بایستگی های طریق عرفانی، رعایت ادب و اخلاق و حفظ حرمت و حدود الهی است؛ در واقع سالک إلى الله، باید هر آن چه را که از ناحیه مقصود و محبوبش صادر شده، بزرگ شمارد و در تعظیم و تکریم آن بکوشد. این مسأله در حج نمود بیشتری دارد و حج گزار در منازل و مناسکی گام می گذارد که باید بدانها پایبند باشد و دستورات حق را موبه مو اجرا نماید و محرمات و منہیات او را ترک کند.

در آیه ۳۰ سوره حج - پس از بیان بعضی از مناسک و اعمال حج - می فرماید: ﴿ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ...﴾؛ «این است [مناسک حج]، کسی که احکام خدا را حرمت گذارد، نزد پروردگارش خیر و خوبی یابد...» آن گاه در دو آیه بعد می فرماید: ﴿ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾؛ «این است [سخن حق] و کسی که شعائر دین خدا را بزرگ شمارد، این صفت دل های باتقواست. «ذَلِكَ» اشاره به دستورات حج است که فرمود: این ها تعظیم شعائر الهی است؛ یعنی سرسری نشمارید و کورکورانه به جا نیاورید... در خبر است حرمت الهی که هتک آن حرام است، سه قسم می باشد:

- هتک حرمت الهی در بیت الله الحرام،

- هتک حرمت کتاب در تعطیل کردن آن و ترک عمل به آن،

- هتک حرمت کسانی که واجب الطاعه هستند؛ از رسول و امام.

آری، اخبار، بیان مصادیق اتم می کند؛ تعظیم حرمت الهی، اطاعت از فرمان های اوست و ترک کلیه معاصی و اطاعت واجب الطاعه.

﴿فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾، معنی این نیست که تعظیم هم خوب است و این بہتر است، بلکه «خیریت»

منحصر به تعظیم حرمت الهی است.^{۷۴}

کرد هر تعظیم حرمت‌های حق	اینست امر حج که شد ذکر از نسق
هم جزایش در نکویی اکبر است	مرورا نزد خدایش بهتر است
وان بود اصنام اندر انتساب	از پلیدی پس نماید اجتناب
بت پرستی اصل کذب است و فجور	هم نماید اجتناب از قول زور
بر خدا از غیر شرکی رو کنید ^{۵۷} آنهت	دین حق گیرید و میل آن سو کنید

حجّ حقیقی، سلوک عرفانی برای فزونی در حق و طواف باطنی و درونی است که با یک سری آداب و شرایط همراه است. حج برای حفظ حرمت‌های الهی و نشانگر تعظیم دستورات اوست؛ یعنی محافظت می‌کند بر آنچه که خداوند در اوقات حج، حرام کرده است و حرمت‌های الهی را نمی‌شکند تا ملزم نشود با خون (قربانی) آن‌ها را جبران کند: «ذَلِكَ لِمَنْ أَرَادَ السَّلُوكَ لَطَرِيقَ الْفَنَاءِ وَ الْحَجَّ الْحَقِيقِي وَ الطَّوَّافِ الْمَعْنَوِي ﴿وَوَ بِالْجَمَلَةِ ﴿مَنْ يُعْظِمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ﴾ وَ يَحَافِظُ عَلٰی حَرَمَةِ مَا قَد حَرَمَهُ اللَّهُ فِي أَوْقَاتِ الْحَجِّ وَ لَمْ يَهْتِكْ حَرَمَتَهَا لِجَبْرِهَا بَدَمٌ ﴿فَهُوَ﴾ اِي الْحَفِظُ بِلَا هَتِكٍ ﴿خَيْرٌ لَهُ﴾ مَقْبُولٌ ﴿عِنْدَ رَبِّهِ﴾ مِنْ هَتِكِهَا وَ جَبْرِهَا بَدَمٌ...»^{۵۶}

در واقع، حفظ حرمت‌های الهی و بزرگداشت آن‌ها، با تعظیم اوامر و دستورات اوست و بزرگداشت اوامر او با نافرمانی نکردن است و این در سفر روحانی و معنوی حج، نمود و ظهور بیشتری دارد. بزرگداشت اوامر و نواهی حق، طلب رضای اوست و این مسأله، بدون در نظر گرفتن طریق و دستور خود او، مبارک و مؤثر نیست: «تعظیم الحرمات بتعظیم امره و تعظیم امره بترک مخالفته. و يقال من طلب الرضا بغير رضى الله، لم يبارك له فيما آثره من هواه على رضى مولاه ... و يقال تعظیم حرماته بالغيرة على إيمانه»^{۵۷}.

حجّ مقبول و حقیقی، حجّی است که سراسر آن طلب رضا و خشنودی الهی باشد؛ آن هم به صورتی که آن را بر هر امری مقدم بدارد و بر آن پافشاری کند. حج گزار عارف و بینادل، نباید آنی از این وظیفه مقدس خود غفلت بورزد و با قصور و تقصیر، هتک محرمات الهی نماید. بزرگداشت دستورات الهی؛ یعنی حرمت نشکستن، پاکسازی نفس در سفر حج، قربانی کردن جان در راه محبوب و هر آنچه که در مناسک و اعمال این عبادت بزرگ وجود دارد و آن عبارت است از: تخلیه درون با فضایل اخلاقی، پرهیز از رذایل نفسانی، قرار گرفتن

در معرض انوار ربّانی، متصف شدن به ویژگی های انسانی و سیر صعودی در مقام عرفانی. این ها همه خیر و نیکی برای انسان در محضر الهی و بارگاه قرب است. در تفسیر ابن عربی آمده است: «ذَلِكْ» آى: الامرُ ذَلِكْ ﴿وَمَنْ يُعَظِّمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ﴾ و هی ما لا یحلّ هتکه و تطهیره و القربان بالنفس و جمیع ما ذکر من المناسک کالتحلی بالفضائل، و اجتناب الرذائل، و التعرّض للأنوار فی التجلیات، و الاتصاف بالصفات، و الترقی فی المقامات ﴿فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾ فی حضرة ربّه و مقعد قربه...^{۷۸}

﴿وَمَنْ يُعَظِّمِ شَعَائِرَ اللَّهِ﴾ نظیر ﴿وَمَنْ يُعَظِّمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ﴾ و تأکید بر آن است.

«شعائر»، مانند «حُرْمَات» مطلق هر چیزی است که دارای حرمت و احترام بوده و تعلق به دین داشته باشد. شعائر نیز مانند «حُرْمَات» در این جا به ملاحظه مقام، تفسیر به مناسک حج و مخصوصاً به «هدی» شده است. حقّ این است که آن عموماً وارد شده است ولیکن نظر و توجه مناسک به هدی، به سبب قرینه مقام است. ﴿فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾، خوشا بر حال او (تعظیم کننده شعائر الهی) که این صفت دل های با تقواست. [در واقع] کسی که شعائر را تعظیم می کند، از متّین می شود؛ چه، آن شعائر، از تقوای قلوب است و بودن شعائر از تقوای قلوب - با این که بیشتر آن ها از کثرت هایی است که دل را به غیر خدا مشغول می کند - بدان جهت است که قلب دارای دو وجه است: وجهی به سوی کثرات دارد و وجهی به سوی وحدت و با ملاحظه هر دو وجه است که از قلب، سلوک پدیدار می شود و جذب به وقوع می پیوندد.^{۷۹}

دوازدهم؛ مقام تخلیه نفس

حج، آکنده از رازها و حکمت هایی است که تن و جان انسان را در شعاع نور الهی قرار می دهد و وجود آلوده و قلب در هم شکسته او را از ناراستی ها و کژی ها پاک می سازد. حج، سیر و سلوک عرفانی، برای تزکیه و پاکی نفس است و می توان مراحل عرفان و سلوک را به روشنی در آن مشاهده کرد؛ از جمله مراحل تزکیه (تخلیه، تحلیه و تجلیه)؛ یعنی پاکسازی باطن و روان از رذایل اخلاق.

از وظایف مشکل و سنگین سالکان الی الله، تطهیر نفس و تصفیة باطن از رذیله ها و پلیدی ها و ناپاکی ها است. آنان باید باطنشان را از آلودگی صفات ناراست پاک سازند تا قابل فیض های رحمانی در حج باشند.

درون خانه دل نایدت نور	موانع تا نگردانی ز خود دور
طهارت کردن از وی هم چهار است	موانع چون درین عالم چهار است
دوم، از معصیت وز شرّ و سواس ...	نخستین، پاکی از احوادث و انجاس

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿...وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾؛^{۸۱} «امر کردیم به ابراهیم و اسماعیل که خانه را برای طواف کنندگان، معتکفان، راکعان و ساجدان پاکیزه سازید.»

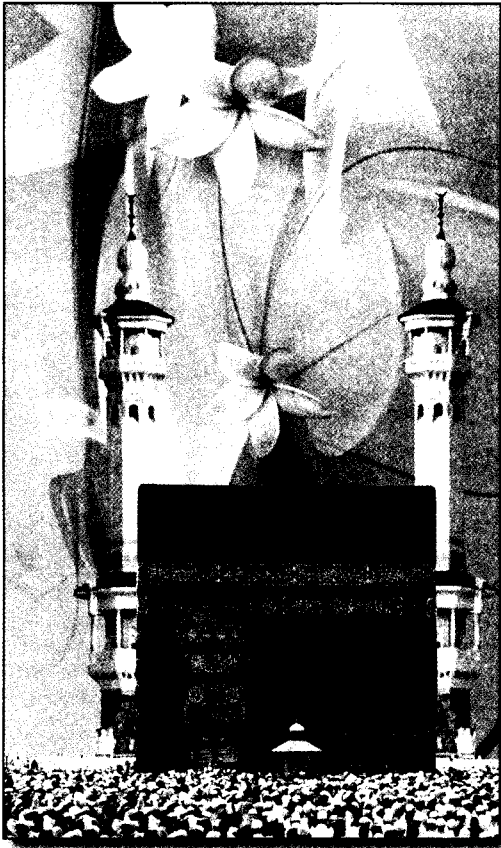
«بیتّی» که خداوند آن را با منتسب کردن به خودش شرافت بخشید، در حقیقت «خانه قلب» است. خداوند دستور داد که آن را از ناپاکی توجّه به غیر پاک سازند؛ زیرا آن‌جا نظرگاه حضرت اوست.

از هزاران کعبه یک دل بهتر است	دل به دست آور که حجّ اکبر است
دل نظرگاه جلیل اکبر است	کعبه بنیاد خلیل آزر است

باید به ناچار آن را صاف و زلال نمود تا انوار الهی و اسرار رحمانی بر آن معتکف و آرامش و سکینه و وقار بر آن نازل شود. پس از وصول به این مقام است که بنده، سجده حقیقی و رکوع واقعی می‌کند و با پروردگارش مأنوس شده، به راز و نیاز می‌پردازد؛ (اعلم أنّ البیت الذی شرفه الله بإضافته إلى نفسه و هو بیت القلب فی الحقیقه...)^{۸۱}

در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾.^{۸۲} بسیاری از مفسران گفته‌اند: مراد از «لِيَقْضُوا» حلق رأس و قصّ شارب و ظفر و امثال آن است که بر مُحرم حرام بود، دیگر حلال می‌شود؛ مگر سه تا از محرّمات احرام ... بعضی گفته‌اند: رفع کتافات بدنیه است به غسل در روز عید. بعضی گفته‌اند: رمی جمرات است در ایام تشریق ... و لکن مطلق است و شامل جمیع کتافات می‌شود؛ حتی کتافات معنویه به توجه و انابه و ادای حقوق النَّاس و حقوق الهیه و نحو این‌ها...^{۸۳}

در واقع آیه شریفه اشاره است به این که: بعد از قربانی کردن، نوبت به پالایش درون از آلودگی‌ها؛ یعنی از چرک‌های احتمالی، زشتی‌های نفسانی و نشانه‌های خودخواهی می‌رسد و این سرّ عظیم حج است: «بعد ذبح الهدایا و الضحایا لِيَقْضُوا» و لیزیلوا تَفَثَهُمْ و اوساخهم



العارضة لهم من رين الإمكان و شين الهيات و مقتضيات الأنايات و بعد تطهير أوساخ الإمكان و إكدار الهيولا و الأركان ﴿لِيُؤْفُوا نَذُورَهُمْ﴾ التي قد نذروها في قطع بوادي تعيناتهم...»^{۸۴}

به نظر ابن عربی: ﴿لِيَقْضُوا﴾ به معنای زدودن آلودگی‌ها و ناراستی‌های درونی است؛ مثل کندن موسى حرص و طمع، کوتاه کردن ناخن‌های خشم و کینه و دگرگونی‌های نفس متلون و ... ﴿تَفَثٌ﴾ ترکیه نفس و زدودن موانع و تحلیه و زینت کردن درون است؛ جملگی از منافع عرفانی حج به شمار می‌روند. «﴿لِيَقْضُوا﴾ و سبخ الفضول و فضلات ألوات الهیئات کقص شارب الحرص، و قلم أظفار الغضب و الحقد. و فی الجملة: بقایا تلوینات

النفس... ف قضاء التفث التزكية و إزالة الموانع و الإیفاء بالنذور و التحلیة و تحصيل المعارف...»^{۸۵}

در تفسیر تستری نیز اشاره شده که: قلوب بندگان واقعی از شک و تردید و قساوت پاک بوده و آراسته به نور ایمان و شناخت است. خداوند خود فرمان داده که باید دل را از هرگونه زنگار و میل به هر نوع هوس و غفلتی پاک کرد؛ همان‌گونه که کعبه مکرم را باید از آلودگی‌ها دور داشت؛ (وَ طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ)^{۸۶}

در مقام تخلیه است که گناهان و معاصی سالک فرو می‌ریزد و نوبت به تحلیه و آراستن نفس به مکارم اخلاقی و فضایل انسانی می‌رسد. این برکت و خیر عظیمی است که تنها و تنها در حج شامل انسان می‌شود؛ زیرا در آن جاست که به یقین گناهان فرو می‌ریزد و آمرزش الهی او را در بر می‌گیرد.

قرآن می‌فرماید: ﴿لِيُشْهِدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾؛ یعنی به سوی تو می‌آیند تا از منافع دنیایی و اخروی آن بهره‌مند شوند. این بهره‌وری و منفعت فراوان، در سایر عبادات دیده نمی‌شود. نماز و روزه عبادت‌هایی هستند که فقط نفس انسان بدان‌ها مشغول می‌شود و یا عبادت‌های دیگری که تنها جنبه مالی دارند. اما حج، مشتمل بر همه این‌هاست. علاوه بر این که در سفر حج، تحمل بارهای سنگین، راه‌های ناهموار، دوری از دوستان و جدا شدن از اسباب، هجرت از خانه و سرزمین و دوری از اهل و فرزند و... وجود دارد. به همین جهت آمده است که: حج، گناهان را زایل و پاک می‌سازد؛ همان گونه که در احادیث آمده است: «مَنْ حَجَّ هَذَا الْبَيْتَ فَلَمْ يَرْفُثْ وَ لَمْ يَفْسُقْ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ».^{۸۷}

در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ﴾^{۸۸} در «کشف الاسرار» آمده است: «حاء»، اشارت است به حلم خداوند با رهیکان خود و «جیم» اشارت است به جرم بندگان و آلودگی ایشان. چنانستی که الله گفتی: «بنده من! اکنون که جرم کردی، باری دست در جیب حلم من زن و مغفرت خواه تا بیمارزم. هر کس آن کند که سزای وی باشد، سزای تو نابکاری [است] و سزای من آمرزگاری. بنده من گو، ز آن که عذر خواهی؛ عذر از تو و عفو از من. جرم از تو و ستر از من. ضعف از تو و بر از من. بنده من! چندان که عذر بر زبان آری و هراسی در دل و قطره‌ای آب گرد دیده بگردانی، پس کار او من گذار. در که گشادم، بار دادن با من. اکنون که به دعا فرمودم، نیوشیدن بر من. اکنون که به سؤال فرمودم، بخشیدن بر من. هر چه کردم، کردم، هر چه نکردم باقی بر من».^{۸۹}

در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ﴾^{۹۰} مجاهد روایت می‌کند از پیامبر خدا ﷺ که فرمود: «بار خدایا! حاجیان را بیمارز و آنان را گو حاجیان برای ایشان استغفار می‌کنند.» علی بن عبدالعزیز گفت: سالی از سال‌ها من همراه ابو عبیده القاسم بن سلام بودم، چون به موقوف رسیدم، چاهی بود، از آن جا آب بر آوردم و غسل کردم و نفقه‌ای که داشتم آن جا فراموش کردم. چون به مازمین رسیدم، ابو عبیده گفت: برو قدری خرما و کره برای ما بخر. مرا یاد آمد که نفقه آن جا فراموش کردم. بیامدم تا آن جایگاه که آن کیسه فراموش کرده بودم. همان جا نهاده بود، برگرفتم و در میان بستم و از آن جا روی به قافله نهادم. در آن وادی نگاه کردم، همه وادی پر از قرده و خنازیر (میمون‌ها و خوک‌ها) بود. بترسیدم، از آن حال

و بیامدم و پیش از صبح به قافله رسیدم و ایشان بر جای خود بودند. مرا گفت: کجا بودی؟ قصه به او گفتم و حدیث قرده و خنازیر بگفتم. تعجب کرد، مرا گفت: دانی که آن چه بود؟ گفتم: نه، گفت: آن گناه بنی آدم است که آن جا را کرده‌اند و بیامده‌اند.^{۹۱}

سیزدهم: تفکر و اندیشه انفسی

قرآن می‌فرماید: «تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ»^{۹۲} این آیه مبنی بر ترغیب زائران کعبه به تقوا و بیان آن است که در چنین موقعیت حسّاسی، مقتضی است اسرار حج را در نظر داشته و در فواید آن تدبّر کنند و خاطراتی از آن در نفس خود به جای گذارند که بسیار پرارزش است؛ زیرا هر عمل اختیاری که از حرکات و سکنات پدید می‌آید، پس از تحقق، بدون درنگ زایل می‌شود و تنها اثر و خاطره آن است که در نفس ذخیره شده و به جای می‌ماند و از طرفی صدور هر کاری، در حقیقت ظهور اراده انسانی است. از این رو پایه و ریشه درونی اعمال بشر بر دو مرحله از مقامات نفس استوار است: اول: اعتقاد، دوم: خلق.^{۹۳} به همین مناسبت روح هر عمل نیک، به آن است که از مقام نفس - که صورت ثابت و پا برجای آن اعتقاد است - سرچشمه گرفته باشد؛ اگر نه عمل خارجی، قطع نظر از استناد آن به مبدأ صدور، ارزش نخواهد داشت.^{۹۴}

و از جمله صفات پسندیده، پرهیزگاری و خویشتن داری است. بدین مناسبت آیه کریمه در توصیه به تقوا، خردمندان را پند داده و دعوت به تدبّر و تعمق نموده است.

«وَ اتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ»، هم خطاب به حج گزاران است (به طور خاص) و هم عموم مردم؛ یعنی ای صاحبان فهم و عقل‌های سلیم! تقوای الهی پیشه کنید... خدای متعال به اندازه توانایی‌های عقلی آن‌ها و به مقصداری که از نور هدایت درونی بهره‌مند شده‌اند، آنان را به پرهیزگاری می‌خواند. پس نعمت بزرگی را به آن‌ها یادآوری می‌فرماید و آن حقیقت شناخت و معرفت و عمل خالص در پرتو علم و دانایی است؛ چنان که در تفسیر تستری بدان اشاره شده است: «... إِنْ اللَّهُ تَعَالَى أَمْرَهُمْ أَنْ يَتَّقُوهُ عَلَى مِقْدَارِ طَاقَاتِهِمْ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ نُورِ الْهُدَايَةِ بَدَاةً، وَالْقَبُولِ مِنْهُ، وَإِفْرَادَهُمْ بِالْمَعْنَى الَّتِي رَكِبَهُ فِيهِمْ، وَعِلْمَهُ بِهِمْ قَبْلَ خَلْقِهِمْ، فَذَكَرَهُمْ تِلْكَ النِّعْمَةَ عَلَيْهِمْ، وَدَعَاهُمْ بِتِلْكَ النِّعْمَةِ الَّتِي سَبَقَتْ لَهُمْ إِلَى الْإِعْتِرَافِ بِنِعْمَةِ ثَانِيَةِ بَعْدِ الْمَوْهَبَةِ الْأَزَلِيَّةِ، وَهِيَ حَقِيقَةُ الْمَعْرِفَةِ، وَ قَبُولِ الْعِلْمِ بِالْعَمَلِ خَالِصاً لَهُ...»^{۹۴}

چهاردهم؛ جلب فیض‌های رحمانی

حج، «ضیافت الهی» است که در آن برای عارفان و سالکان سفره‌ای از فیض‌ها، برکات و عنایات گسترده شده و هر لحظه تجلیات و خیراتی برای آنان در پیش است. این امری روشن و ثابت است که در تفاسیر نیز بدان پرداخته شده است.

در باره آیه ﴿فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ...﴾ آمده است: آوردن «إِذَا» که بر وقوع دلالت دارد، اشاره به این است که افاضه از عرفات - که دلالت بر وقوع در آن می‌کند - امری است محقق و مسلم که ناگزیر باید انجام شود. این که به آن حکمی بشود، هیچ نیازی ندارد. این معنا مناسب تأویل است؛ زیرا که سالک به سوی الله و کسی که حج بیت حقیقی را - که قلب است - نیت کرده، به سبب حمل زاد و توشه و طلب فضل خدا، از تنگی و سختی بیرون می‌آید. آن گاه که به سبب امر خدا، روزی و فضل خدا را می‌جوید، به دورترین مراتب نفس از قلب تنزل می‌یابد... آن گاه که به پایین‌ترین مراتب نفس افتاد، نمی‌تواند آن‌جا متوقف شود؛ بلکه از آن‌جا دور می‌شود. گویا کسی او را به راه خانه حقیقی می‌داند؛ ولی او بدون این که در راه بایستد و توقف کند، به خانه نمی‌رسد. پس در مزدلفه می‌ایستد، سپس در منا توقف می‌کند؛ بعد، از آن‌جا به مکه قلب باز می‌گردد. بنابراین، واقع شدن در عرفات و وقوف، لازمه طلب فضل است و بازگشت از عرفات، لازمه وقوع در آن است و همچنین است وقوف در مزدلفه و منا.^{۹۵}

کسی که با توجه به تقوای درونی، شعائر الهی (حج و مناسک آن را)، به درستی به جای آورده و حق آن را ادا کرده است؛ در واقع با قلب و درون پاک آن را بزرگ دانسته و نیکو شمرده است. این چنین قلب پرهیزگاری، نظر کننده به سوی حضرت حق، به کمک نور الهی در همه زمان‌ها و تمامی حالات است. کسانی که در حج، شعائر الهی را تعظیم می‌کنند و به خداوند متعال تقرب می‌جویند، منافع و برکات فراوانی به دست می‌آورند که قابل شمارش نیست؛ چنان که در تفسیر «الفواتح الالهیه» آمده است: «﴿وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ﴾ المأمورة له فی أداء الحج و یوقر حق توقیرها و تعظیمها ﴿فَاتَّهَا﴾» ای شأن تعظیمها و تحسینها عن من صدر إنما هو صادر ناشئ ﴿مَنْ تَقَوَّى الْقُلُوبِ﴾ الناظرة الی الله بنور الله فی جمیع أوقاتها و عموم حالاتها ﴿لَكُمْ﴾ ای فی ملککم و تحت تصرفکم ایها المؤمنون المعظمون شعائر الله الناسکون بمناسک الحج ﴿فِيهَا﴾ ای فی الهدایا و الضحایا التي أنتم تتقربون بها إلى الله ﴿مَنَافِعُ﴾ کثیر...»^{۹۶}

اسرار و حکمت‌های عرفانی حج در تفاسیر عرفانی قرآن بی‌شمار است؛ ولی این نوشتار گنجایش بیش از این مقدار را ندارد. امید است که این بحث را در پژوهش‌های مفصل‌تری ادامه دهیم و از زیبایی‌های خیره‌کننده تفاسیرهای عرفانی قرآن بیشتر بهره ببریم.

بی‌نوشت‌ها:

۱. رضایی، محمدعلی؛ «روش‌شناسی روایات تفسیری آیات مهدویت»، فصلنامه انتظار، ش ۱۹، صص ۱۳ و ۳۳
۲. معرفت، محمدهادی؛ تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۳۳۵
۳. ر.ک. به: همان، صص ۳۵۸ - ۳۴۱
۴. بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۲۰
۵. المیزان، ج ۱، ص ۷
۶. تفسیر و مفسران، ج ۲، صص ۳۶۸ و ۳۶۹
۷. پرواز در ملکوت، ج ۲، صص ۱۱۲ و ۱۱۳
۸. برای مطالعه این ضوابط ر.ک. به: فصلنامه انتظار، ش ۱۹، صص ۴۱ و ۴۲
۹. تفسیر روشن، ج ۳، صص ۴۴ و ۴۵
۱۰. تفسیر صافی، ص ۷۱
۱۱. آل عمران (۳)، آیات ۹۶ و ۹۷
۱۲. تفسیر مواهب علیه، ص ۱۲۹
۱۳. نجم: ۱۱
۱۴. البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۳، ص ۵۲۸
۱۵. تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادت، ج ۳، صص ۳۳۶ - ۳۳۴
۱۶. البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۲۲۷
۱۷. حج (۲۶): ۲۶
۱۸. بقره (۳): ۱۲۵
۱۹. تفسیر مواهب علیه، ص ۳۸
۲۰. لطایف الاشارات، ج ۱، ص ۱۲۴
۲۱. تفسیر کشف الاسرار و عدّة الابرار، ج ۱۶، صص ۳۷۰ و ۳۷۱
۲۲. تفسیر الفواتح الالهيه والمفاتيح الغيبية، ج ۱، ص ۷۰
۲۳. تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۷۲
۲۴. حج (۲۲): ۳۴
۲۵. تفسیر انوار درخشان، ج ۱، صص ۱۷۱ و ۱۷۲
۲۶. مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۸، ص ۳۵۶
۲۷. همان، ص ۳۵۷
۲۸. تفسیر مواهب علیه، ص ۳۵
۲۹. تفسیر عاملی، ج ۶، ص ۲۳۰
۳۰. تفسیر روح البیان، ج ۶، ص ۳۴
۳۱. تفسیر الفواتح الالهيه والمفاتيح الغيبية، ج ۱، ص ۵۵۴
۳۲. تفسیر لطایف الاشارات، ج ۲، ص ۵۴۴
۳۳. تفسیر بیان السعادة، ج ۱۰، ص ۷۹
۳۴. تفسیر الحقائق، ص ۴۴
۳۵. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۳
۳۶. ر.ک. به: تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۴
۳۷. تفسیر بیان السعادة، ج ۲، ص ۴۰۲
۳۸. حج (۲۲): ۲۹
۳۹. تفسیر بیان السعادة، ج ۱۰، ص ۸۵
۴۰. همان، ص ۸۶

۴۱. تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۳۱۳
۴۲. تفسیر عاملی، ج ۱، ص ۳۴۱
۴۳. تفسیر عاملی، ج ۲، ص ۳۲۹
۴۴. بقره (۲): ۱۹۷
۴۵. مواهب علیه، ص ۶۲
۴۶. بقره (۲): ۱۲۵
۴۷. کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۱، ص ۳۵۳
۴۸. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۴۷
۴۹. حج (۲۲): ۳۷
۵۰. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۰۴
۵۱. تفسیر انوار درخشان، ج ۱۱، ص ۱۷۴
۵۲. نخجوانی، نعمت الله بن محمود، تفسیر الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، ج ۲، ص ۵۵۵
۵۳. البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۳، ص ۵۳۶
۵۴. تفسیر روشن، ج ۲، ص ۱۵۳
۵۵. تفسیر بیان السعاده، ج ۲، ص ۲۵۵
۵۶. تفسیر صافی، ص ۴۹
۵۷. تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۱، ص ۳۶۸
۵۸. حج (۲۲): ۲۸
۵۹. بقره (۲): ۲۰۰
۶۰. تفسیر روشن، ج ۳، ص ۴۹ و ۵۰
۶۱. البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۲۳۱
۶۲. تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۱، ص ۵۶۶
۶۳. آل عمران (۳): ۹۷
۶۴. تفسیر تستری، ص ۳۴
۶۵. بقره (۲): ۱۹۷
۶۶. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۱۲
۶۷. تفسیر جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، ج ۱، ص ۲۴۳ و ۲۴۴
۶۸. تفسیر انوار درخشان، ج ۱۱، ص ۱۶۴
۶۹. بقره (۲): ۱۹۷
۷۰. تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۷۳
۷۱. مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۹
۷۲. تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۳۱۵
۷۳. تفسیر صافی، ص ۷۱
۷۴. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۹۶
۷۵. تفسیر صافی، ص ۴۸۵
۷۶. الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، ج ۱، ص ۵۵۳
۷۷. تفسیر لطایف الاشارات، ج ۲، ص ۵۴۱
۷۸. تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۵۸
۷۹. تفسیر بیان السعاده، ج ۲، ص ۹۲ و ۹۳
۸۰. بقره (۲): ۱۲۵
۸۱. تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۲۲۹
۸۲. حج (۲۲): آیه ۲۹
۸۳. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۵۳
۸۴. تفسیر الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، ج ۱، ص ۵۵۳
۸۵. تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۵۷
۸۶. تفسیر تستری، ص ۱۰۷
۸۷. البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۳، ص ۵۳۰
۸۸. بقره (۲۲): ۱۹۷
۸۹. تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۱، ص ۵۳۲
۹۰. بقره (۲): ۱۹۹
۹۱. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۲۹
۹۲. بقره (۲): ۱۹۷
۹۳. تفسیر انوار درخشان، ج ۲، ص ۱۶۰
۹۴. تفسیر تستری، ص ۳۴
۹۵. تفسیر بیان السعاده، ج ۲، ص ۴۰۹
۹۶. الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، ج ۱، ص ۵۵۴